



از مرگ نیز بومندتر برخاستند
و از حضور دوست دانشیشان باسیدند
آرزوهای سرخ بلند خویش را
روی فلان جفتی درخت

ما را دستگیر!
ما را دستگیر!
ما را دستگیر!

رفیق عباس منتهای
رفیق مسعود احمدزاده
رفیق میردکی
رفیق میردکی
رفیق میردکی
رفیق میردکی
رفیق میردکی
رفیق میردکی
رفیق میردکی
رفیق میردکی

در پنجاهمین سالگرد جانباختن رفیق کبیر مسعود احمدزاده و یارانش در اسفند سال ۱۳۵۰
چریکهای فدایی خلق ایران برگذار می کنند:

رفیق مسعود احمدزاده و شرحی از بنیانهای
تئوری مبارزه مسلحانه راهنمای چریکهای فدایی خلق!

سخنران: رفیق اشرف دهقانی

زمان: شنبه ۱۴ اسفند ۱۴۰۰ برابر با ۵ مارس ۲۰۲۲
ساعت: ۲۰:۳۰ به وقت ایران برابر با
۱۸ به وقت اروپای مرکزی و ۱۲ ظهر به وقت نیویورک
پخش مستقیم در اتاق «بذرهای ماندگار» در کلاب هاوس

www.siahkal.com

- بحران پناهندگی، نتیجه سلطه امپریالیستها ۲
- درس های سياهکل و وظایف کنونی ۴
- کتاب جدید رفیق اشرف دهقانی، نوری بر تاریخ چریکهای
فدایی خلق ۹
- گفتگو با رفیق فریبرز سنجرى در باره روزهای منتهی به
قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق
ایران (۱۴) ۱۱
- دفاع از "چپ انقلابی" تنها با بیان واقعیت،
ممکن است! ۱۴
- زبان قرارداد فردی یا قرارداد اجتماعی ۱۶
- رژیم جمهوری اسلامی دستآورد امپریالیستها ۱۹
- گزارشی از یک آکسیون مبارزاتی ۲۰

سفری که خودش هیچ نقشی در آن نداشت با مادرش همراه شود؟ آیا جنة نرم و بی گناه او طعمه ماهی ها و کوسه ها شده بود یا ...

این سخنان تکان دهنده یک زن جوان کنگویی ست که پس از پیمودن مسیر مرگبار مسافرت غیر قانونی از لیبی به ایتالیا عنوان کرده است. او پس از مورد تجاوز قرار گرفتن در جنگ های وحشیانه بین دار و دسته های امپریالیسم ساخته در کنگو و فرار از آن جهنم، از راه دریایی و در محاصره امواج سهمگین اقیانوس، سرانجام خود را به خاک ایتالیا یعنی یکی از حکومت های سابقا استعمارگر در آفریقا و یک قدرت سرمایه داری امروز رسانده است. او که به امید یافتن یک سرپناه و زندگی امن برای خود و فرزندش خانه و کاشانه و هستی ویران شده خویش را ترک کرده بود، حال با غمی بی پایان در چهره اش می‌گرید و این گفته را تکرار می کند که "من تا آخر عمر خود دیگر نه یک مادر و نه حتی یک انسان هستم. من هیچ چیز نیستم..."

داستان این زن زجر دیده تنها جلوه کوچکی از فجایعی ست که پناهجویان آفریقایی در مسیر دریایی بین آفریقا و اروپا با آن درگیر می شوند. مطابق گزارشات سازمان های بین المللی نظیر "سازمان بین المللی مهاجرت" در ۸ ماه اول سال ۲۰۲۱ در همین مسیر دریایی جنوب آفریقا به سوی جزایر قناری در اسپانیا و ایتالیا حداقل ۷۸۵ پناهجو به دلیل سفر با قایق های ابتدایی، و پرشده با محموله انسانی بیش از ظرفیت، غرق شده اند. این آمار که تنها موارد ثبت شده و کشف شده را در بر می گیرد، بیانگر یک افزایش دو برابری نسبت به سال قبل از آن می باشد.

قاچاقچیان، با دریافت هزینه های وحشتناک، با قایق و کشتی ماهیگیری از لیبی و نقاط دیگر، شهروندان موریتانی و مراکشی و کنگویی و اهالی صحرا را در بدترین شرایط در سفرهای ده روزه با تامین کمترین غذا و امکانات به جزایر اسپانیا می آورند. برای بسیاری که به امید زندگی در یک محیط امن و انسانی سرنوشت خود را به دست این قاچاقچیان بی رحم می سپارند اما این یک سفر مرگ است. حتی برای آن خوش شانس‌ترها هم که به هر حال به مقصد می رسند، رویای غذا و خانه و کاشانه و کار، خیلی زود در برخورد با واقعیت سیستم سرمایه

بحران پناهندگی، نتیجه سلطه و جنگ طلبی امپریالیست‌هاست!



مرده بود و تنها اشک های من پوشش لباس های مندرس و جسم بی جان او بودند. اطرافیان با چشمانی نگران و قیافه های عصبی و خشن فکر می کردند که طاقت من از شرایط سفر در دریا به سر آمده و دلیل گریه های من، ترس از جان خودم است؛ ولی من در آن لحظه وقتی برای گریستن به حال خودم نداشتم. جگر گوشه بی گناهم در بغلم جان داده بود. با بیش از دویست نفر پناهجوی اکثرا مرد جوان در کشتی کوچکی که بیشتر از ۴۰ یا ۵۰ نفر ظرفیت نداشت چند روز بود که در راه بودیم. جرات نمی کردم بگویم که طفلم، دخترکی که تنها ۶ ماه داشت مرده است. ولی بالاخره فهمیدند. در ابتدا به من گفتند که او را به دریا بانداز! چون در صورت رسیدن به مقصد، در صورت کشف جسد همه سرنشینان دچار مشکل قانونی خواهند شد؛ اما مگر من می توانستم راضی شوم. حتی حیوانات هم از جسد مردگان خود حفاظت می کنند و با آن با احترام برخورد می کنند. صبحه می کشیدم و مقاومت می کردم. فضایی نبود که به آن بگریزم و یا مخفی شوم. بالاخره دو تن از مردانی که از مرتبطین با قاچاقچی ترتیب دهنده این سفر بودند، مرا محاصره کردند و قاطعانه و بدون توجه به التماس های من گفتند اگر جسد طفل را به دریا نمی اندازی، هم او و هم خود تو را با هم به دریا می اندازیم! بالاخره او را از آغوش من به زور گرفتند و در دل اقیانوس پرتاب کردند، تمام هستی و قلب و روح من با او به اقیانوس انداخته شد. دیگر احساس انسانیت نمی کردم ... تا چند روز بهت زده مانند دیوانگان فریاد می کشیدم و می خواستم گریه کنم اما حتی اشکم هم خشک شده بود. دختر من چه گناهی کرده بود که باید برای فرار از فقر و بردگی در کنگو در

با تشدید سیاست های سلطه جویانه اقتصادی و جنگی امپریالیست ها در اقصی نقاط جهان که چه به صورت اشغال مستقیم سرزمین ملتی توسط خود امپریالیسم صورت می گیرد (نظیر اشغال عراق و افغانستان توسط امپریالیسم آمریکا) و چه با به راه انداختن جنگهایی به نیابت از این یا آن امپریالیسم در این یا آن کشور تحت سلطه اتفاق می افتد، امروز شاهد شرایط مصیبت بار اقتصادی و سیاسی در کشورهای گوناگون هستیم.

در چهارچوب این شرایط، کارگران و خلق های تحت ستم این کشورها با جنایات و خشونت های بی رحمانه ای مواجه می شوند که در مواجهه با آنها چاره ای جز ترک خانه و کاشانه ویران شده خود نمی بینند و مجبور می شوند خود را دست حوادث سپرده و به دنبال سرنوشتی نامعلوم خانه و کاشانه خود را بر جای بگذارند. در پی چنین واقعیتی است که جهان امروز شاهد ظهور امواج گسترده پناهجویانی است که برای فرار از جنایات و مصیبت های آفریده شده توسط امپریالیست های خونخوار و مزدورانشان، با تحمل سختی های فراوان و از سرگذراندن خطرهای زیاد، خود را به خیال خود به مناطق امن می رسانند تا از حداقل امکانات لازم برای زندگی برخوردار شوند. اما رویاهای شیرین و هر چند کوچک آنها در اولین مکانی که سکنی می گیرند به یأس و حرمان تبدیل می شود. داستان واقعی زیر مصداق مثل مشیت نمونه خروار و توصیفی از گوشه ای از آن فاجعه ای ست که در دستگاه های تبلیغاتی بورژوازی با نام "بحران پناهندگان" خوانده می شود و تحت چنین نام پر طمطراقی ست که چهره سیاه عاملین اصلی این بحران یعنی امپریالیست ها استتار می گردد.

"طفل شیرخوار من از دو روز پیش در محاصره امواج سهمگین اقیانوس که بر سرمان می ریخت در آغوش خودم

ناآگاه کشورهای میزبان بدون توجه به عامل اصلی این نابسامانی یعنی سلطه نظم امپریالیستی حاکم، علیه مراکز تجمع پناهجویان بسیج کردند. این واقعیت، زمینه تجهیز و تسلیح باندهای فاشیست در اروپای غربی برای حمله و زدن و حتی کشتن پناهجویان و مهاجرین را فراهم آورده است.

سطور تکان دهنده فوق، آینه تمام نمای سرنوشت محتمل بسیاری از پناهجویان نظیر زن جوان کنگویی ست که در شرایط وحشتناک توصیف شده از زبان خودش، به "اروپای آزاد" رسیده است!

بحران پناهندگی زاده نظام سرمایه داری و گسترش روزمره سلطه امپریالیسم و سیاست های جنگ طلبانه آنان در سراسر جهان بر جان و مال صدها میلیون تن از توده های محروم است. حل این بحران مانند بسیاری دیگر از بحران های ذاتی نظام سرمایه داری به نابودی این سیستم و برقراری یک نظام دموکراتیک و مردمی که از استثمار و ستم و ظلم و تبعیض بری باشد، گره خورده است.

بود. در کنار این سیستم سرکوبگرانه و فاشیستی در قلب جهان سرمایه داری، گاه سازمان هایی نیز زیر نام "بنگاه های خیریه" و سازمان های غیر دولتی که کارمندان معمولی آنها بیشتر از انسان های دلسوز و یا آگاه بوده و به صورت مجانی سعی در کمک غذایی و دارویی و غیره به پناهجویان دارند، بی آن که خود متوجه باشند، نقش سوپاپ اطمینان و در واقع مکمل سیستم سرکوبگرانه و پناهنده ستیز جاری را زیر نظارت "سازمان ملل" بازی می کنند. چرا می گوئیم مکمل سیستم؟ به این خاطر که حتی در بهترین حالت آنها فاقد کمترین قدرت چشمگیری در بهبود و انسانی کردن و اصلاح واقعی همین نظم و دستگاه پوسیده می باشند.

در شرایطی که توصیف شد روی آوردن به دزدی، گدایی، فحشاء و جذب شدن در باندهای مافیایی به سرنوشت طبیعی تعداد زیادی از این پناهجویان در کشور میزبان تبدیل می شود. اما دردناکی این شرایط غیر انسانی به همین جا ختم نمی شود، بلکه همین واقعیت مسخ شده بعدا توسط بلندگوهای دروغگو و فریبکار بورژوازی علم می شود تا افکار عمومی و

داری حاکم بر ایتالیا و اسپانیا رنگ می بازد که به عنوان یکی از مبادی ورودی سیل پناهجویان آفریقایی به اروپا هستند.

سیستم در هم شکسته و فاقد کارایی زیر نام "پروژه پناهندگی و اعطای حق حمایت بین المللی به متقاضیان واجد شرایط" که با فرار از مرگ، بردگی جنسی، سرکوب دینی و نژادی و مذهبی و یا اتهامات سیاسی، خود را به اروپا رسانده اند در عمل کمترین حقوق انسانی را هم به متقاضیان پناهندگی اعطا نمی کند. مأموران مجری این سیستم نیز که در اشکال مختلف با نام "اداره مهاجرت و پناهندگی" به رتق و فتق امور مشغولند اکثرا با توجه به سوابقشان در خدمت در دستگاه سرکوب نظام، از پلیس گرفته تا ارتش، در برخورد با پناهجویان زخم خورده و آسیب دیده، بر حسب وظیفه ای که برای خود می شناسند، برخورد با آنها به مثابه یک اسیر جنگی ست. هدف آنها این است که با برقراری یک شرایط تحمل ناپذیر در کمپ های پناهندگی، پناهجوی محروم را ترغیب به بازگشت به جهنمی کنند که در وهله نخست به امید آزادی و رسیدن به شان انسانی از آنجا گریخته

"افزوده ای بر جنگلی ها"

(شعری از شاعر گرسنگان و محرومان، خسرو گلبرخی برای سیاهکل)

گویای درخت های "سیاهکل"

تا دشت و شهر ریشه دوانده ست

که غرش سلاح و جوشش خون شهید

هر دو فزونی می گیرد

بذری که "کوچک" و "عمو اوغلی" پاشیدند

اکنون نهال می شود

اکنون نهال ها ...

بنگر که کوه و شعر

شبشب آذین می گردد

با قامت بلند بپا خاستگان ...

واخوردگان

گفتند یاوه :

"جانی جبار با صد هزار گزمه و فنجبر مسلح است

جز صبر و انتظار ، رهی نیست"

اما ،

ای همچون من به کار ، تو ای بیدار!

بر بام شب بایست ، نظر کن :

دریایی از درخت سرک و مسلح است

کاینک به سوی "مکبث" می آید ...



شکستن جو یاس و ناامیدی بود و این که به رکود و خمودی که مبارزات توده ها را فرا گرفته بود، پایان داده بشود. شرایطی بود که به قول رفیق پویان توده های رنج دیده قدرت رژیم را در ذهن خودشون مطلق و ضعف خودشون را هم مطلق تصور می کردند، دو مطلقى که آنها را از فکر "اندیشه رهائی" دور می کرد. بنابراین شکستن این تصور که گویا هیچ نیروی قادر به مبارزه با سلطه

امپریالیست ها در ایران و شاه دیکتاتور نیست، در مرحله اول مورد توجه رفقای ما قرار داشت. در ضمن با مبارزه مسلحانه پیشاهنگ، در اساس باید راه مبارزه به توده ها نشان داده می شد.

واقعیت اینه که غرش سلاح رزمندگان کمونیست در سپاهکل فضای جامعه را بکلی دگرگون کرد و امکان پذیری مبارزه را در مقابل چشمان مردم به نمایش گذاشت و در جهت در هم شکستن بن بست حاکم بر مبارزات توده ها قرار گرفت. به این ترتیب در شرایطی که هیچ روزنه امیدی دیده نمی شد گروهی کوچک ولی جان بر کف، راه اصلی مبارزه جهت نابودی سیستم اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری حاکم و رسیدن به رفاه و آزادی را به مردم نشان دادند.

با تداوم مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق در شهر و پشتیبانی توده ها از این مبارزه، چند سال بعد بالاخره طوفان قیام توده ها در بهمن برپا شد و پس از آن سازمانی که موجودیت خودش را در فروردین ۱۳۵۰ با اعلامیه هایی که توسط رفقا امیر پرویز پویان و علیرضا نابدل نوشته شده بود، اعلام کرده بود، پس از قیام با آنچنان استقبال وسیع توده ای مواجه شد که از این سازمان به عنوان بزرگترین سازمان چپ خاورمیانه یاد می شد و فکر کنم که همه ما این واقعیت رو به چشم دیدیم.

همانطور که گفتم دشمنان مردم چه در رژیم شاه و چه امروز در جمهوری اسلامی، پس از گذشت سال های طولانی از رستاخیز سپاهکل و قیام بهمن، برای

درس های سپاهکل و وظایف کنونی

خمینی ددمنش و برغم مخالفت آنها، طی دو روز ۲۱ و ۲۲ بهمن گوشه ای از قدرت کارگران و ستمدیدگان را در نبرد با سرکوبگرانشون به نمایش گذاشتند.

این دو رویداد چنان تأثیر عمیق و گسترده ای در روند تاریخی جامعه ما داره و داشته و به جا گذاشته که حتی پس از گذشت سال های طولانی از آن زمان هنوز هم الهام بخش مبارزات توده های مبارز ماست. به همین دلیل چه از طرف دشمنان مردم و چه از سوی دوستان نادان تلاش بزرگی صورت گرفته و می گیرد که واقعیت این رویدادها تحریف و تخطئه بشود و آنها روایت های دلخواه خودشون را از این رویدادها اشاعه می دند.

به همین دلیل ما چریکهای فدائی خلق همواره تأکید کرده ایم که اگر می خواهیم درکی درست از این رویداد ها داشته باشیم و درس های آنها را راهنمای حرکت خودمون بکنیم قبل از هر چیز لازمه که این وقایع را در بستر شرایط مادی ای که رخ دادند و با تکیه بر فاکت های معتبر بررسی کنیم. در زمانی که رفقای ما برای ایجاد حرکتی نوین عازم جنگل های شمال شدند این امر که جامعه ایران تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد و شاه نوکری بیش نیست که برای حفظ منافع امپریالیست ها با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ بر سر کار آمده، بر کسی پوشیده نبود. رزمندگان سپاهکل نیز بر این امر آگاهی داشتند و به همین خاطر هدف اصلی مبارزات خودشون را از بین بردن سلطه امپریالیست ها و سیستم سرمایه داری وابسته در ایران قرار داده بودند و ایجاد سوسیالیسم در چشم انداز این رفقا قرار داشت. در عین حال در آن مقطع یکی از مسایل مهم در هم

پیام فدایی: آنچه در زیر می آید متن سخنرانی رفیق فریبرز سنجرى از طرف چریکهای فدایی خلق ایران می باشد که در مراسم یادمان پنجاه و یکمین سالگرد حماسه سپاهکل، در تاریخ ۱۲ فوریه ۲۰۲۲ در "کلاب هاوس" ایراد شد. "پیام فدایی" این سخنرانی را از حالت گفتار به نوشتار تبدیل و با برخی ویرایشهای جزئی به این ترتیب به نظر علاقه مندان می رساند.

با درود به همه رفقا و دوستانی که در این جلسه حضور دارند و با حضورشون سالگرد دو رویداد بزرگ تاریخی در کشور ما و در جنبش انقلابی مردم ما یعنی رستاخیز سپاهکل در سال ۱۳۴۹ و قیام بهمن در سال ۱۳۵۷ را پاس می دارند. از آنجا که این جلسه به طور هم زمان در اینستاگرام و کلاب هاوس هم پخش می شود درود می فرستم به همه یارانی که از این طریق برنامه را دنبال می کنند.

بگذارید قبل از هر صحبتی گرامی بدارم خاطره رزمندگان سپاهکل را که در یکی از سیاه ترین دوران های تاریخ کشور ما که دیکتاتوری و خفقان در آن گسترده بود و به قول شاعری زمستان بود و سرها در گریبان کسی سلامت را پاسخ نمی داد، با شلیک گلوله های خشم و کین خود نسبت به امپریالیسم و سگ زنجیریش رژیم شاه، زمستان را شکستند و جامعه ایران، جامعه ای که شاه به نفع اربابانش به "جزیره ثبات و آرامش" تبدیل کرده بود، را دگرگون کردند و به انقلابیون و توده ها شور و امیدی جدید بخشیدند.

همچنین باید یاد توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ را گرامی بدارم که بدون توجه به رهنمودهای نیروهای مدعی رهبری امثال

اطلاع اند در خانه یک روستائی که در واقع دامی برای دستگیری آنها بود، دستگیر می شوند. بنابراین از یک طرف اشتباه خود رفقای دسته جنگل و از طرف دیگر اقدامات حيله گرانه دشمن و ناآگاهی روستائیان موجب دستگیری این رفقا شد.

همانطور که می دانیم دسته جنگل ۹ نفر بیشتر نبودند که رفقا مهدی اسحاقی و رحیم سمائی در درگیری با ارتش شاه در جنگل جان باختند و سه رفیق دیگر یعنی رفقا احمد فرهودی، عباس دانش بهزادی و محدث قندچی هم بعدا دستگیر شدند. در اینجا باید به خطای دیگر رفقای دسته جنگل هم اشاره کنم که عبارت بود از عدم رعایت اصل "تحرک مطلق" که مبارزات چریکی ضرورت اون را ثابت کرده بود. این رفقا می بایست بلافاصله پس از حمله به پاسگاه سیاهکل به سرعت از آن محل دور می شدند که این کار را نکردند. منظور من از شرح جزئیات وقایعی که در جنگل گذشته بود این است که نشان بدهم تا چه حد ادعای بدخواهان، نادرست و مغرضانه است که مثلاً دلیل دستگیری رفقا در جنگل و وقایعی که گذشت را به اصطلاح خودشون جدا بودن آنها از توده ها جا می زنند. البته اتهام جدا از توده بودن چریکهای فدائی خلق یکی از رایج ترین و البته مضحک ترین اتهامات به رفقای سیاهکل و به کل چریکهای فدائی خلق می باشد. اتهام می زنند که چریک ها به توده ها و قدرت تاریخی آنها باور ندارند و مبارزه آنها جدا از توده هاست. این هم جالبه که بدانیم که اولین نیروئی که این اتهام رو به چریک ها زد حزب توده بود که باید گفت در تنها موردی که در طول زندگی اش در آن پیشتاز بود همین اتهام زنی به نیرو های انقلابی بوده و می باشد. در سال ۵۱ **راديو پيك حزب توده سلسله گفتارهایی علیه چریکهای فدائی خلق پخش کرد که بعدا تحت عنوان "چریک های فدائی خلق چه می گویند" منتشر شد.** در این نوشته حزب توده با تحریف آشکار نظرات سازمان ما، از جمله چنین ادعای سخیفی را مطرح کرد؛ که چریکهای فدائی خلق به قدرت تاریخی توده ها اعتقاد ندارند و از توده ها جدا هستند. حال لازمه که به این تحریف بپردازم تا ببینیم که آنها چه می گویند.

جالبه که حزب توده در شرایطی انقلابیونی که جان بر کف در راه پیوند با توده ها گام بر می داشتند را جدا از توده معرفی می کرد که خودش هیچ حضوری در جامعه نداشت. در آن مقطع، رسوائی تشکیلات تهرانش که زیر نظر ساواک فعالیت می کرد و نیروهای بسیاری را بدام ساواک انداخته بود باعث شده بود که هیچ مبارز جدی ای با توده ای جماعت تماس نگیرد؛ و تا جایی که این واقعیت آن قدر مهم و همه گیر بود که کمونیست های آگاه گروه رفقا پویان، مفتاحی، احمدزاده این شعار را

اینها که عنوان می کنند به خاطر کشته شدن پاسبان و ژاندارم مخالف راه سیاهکل هستند، مگر اعدام انقلابی نیمسار فرسیو را قبول دارند و چون وی نیمسار ارتش شاه بود و نه گروهیان، برای چریکهای فدائی خلق هورا می کشند؟! باید بدانیم که ماهیت جنگ انقلابی را از تحلیل شرایط عینی و ماهیت طبقات و نیروهای درگیر در آن می شود دریافت و نه از اینکه چند سرباز و گروهیان که از نظم ظالمانه موجود و حاکم دفاع می کنند در این جنگ کشته شده اند. مثل اینکه امروز به جوان های دلاوری که در قیام آبان ۹۸ بها خاستند و آن صحنه های واقعا تکان دهنده را خلق کردند ایراد بگیرند که چرا شما علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی بلند شدید که طی آن یا تعدادی از اون بسیجی هائی که خون مردم را به شیشه کردند رو از صحنه خارج کردید.

گفته بودن که یک چنین اشرار و خرابکار هائی به منطقه آنها آمده اند و از سوی دیگر مردم از ماهیت حرکت رفقای دسته کوه مطلع نبودند. چون این رفقا هنوز فرصتی برای معرفی خودشون به مردم محل پیدا نکرده بودند و تبلیغات خاصی نکرده بودند. این امر در رابطه با دستگیری رفقا علی اکبر صفائی و هوشنگ نیری و جلیل انفرادی در روستای "چهل ستون" هم صادق. اگر به اسناد منتشر شده در این زمینه مراجعه کنیم و اگر شو تلویزیونی پرویز ثابتی مقام امنیتی شاه در این زمینه که در همان زمان از تلویزیون پخش شد و امروز هم در شبکه های اجتماعی موجوده را ببینیم متوجه می شویم که ژاندارمری به همه روستاها و کدخدا ها اطلاع داده بود و موکدا هم از آنها خواسته بود که با مشاهده هر فرد غیربومی در محل او را دستگیر کنند و یا حضورش را گزارش دهند. خوب در شرایطی که دشمن با تبلیغات زهر آگین و گمراه کننده خودش روستائیان را مورد خطاب قرار داده و نیروی انقلابی هنوز فرصت نکرده بود تا خودش و اهدافش را به مردم بشناسونه و سمپاتی آنها را به خود جلب کنه، عکس العمل ناآگاهانه توده ها طبیعی.

می دونیم که پس از دستگیری رفیق هادی (بنده خدا لنگرودی)، بقیه رفقای دسته جنگل به پاسگاه سیاهکل حمله می کنند و موفق به مصادره اسلحه های موجود در آن پاسگاه می شوند. ولی در جریان درگیری ای که پیش می آید رفیق هوشنگ نیری تیر می خورد.

رفیق صفائی فراهانی و رفیق جلیل انفرادی، رفیق زخمی را با خودشون می برند تا او را برای معالجه راهی شهر کنند. در بین راه به روستای چهل ستون می روند و در این روستا بود که رفقای ما مرتکب خطای بزرگی می شوند و بدون رعایت مسائل امنیتی و بدون توجه به حیاتی بودن رعایت اصل بی اعتمادی مطلق به روستائیان که از اهداف انقلابی آنها بی

تخطئه این رویدادها به هر ترفندی متوسل شده اند.

ساواک و مبلغین رژیم شاه تبلیغ می کردند که سیاهکل شکست خورد و مردم خودشان افراد دسته کوه را دستگیر کردند. از آنجا که این روزها هم از طرف بدخواهان زیاد شنیده می شود که می گویند مردم با رزمندگان سیاهکل هم نوائی نکردند و برخی از آنها را طناب پیچ کردند و تحویل نیروهای نظامی دادند، لازمه به این نکته اشاره کنم که در اینجا راست و دروغ با هم قاطی شدند. یعنی بخشی از این تبلیغات اصلا واقعی نیست و بخش دیگر که واقعیت دارد مربوط به اشتباه خود رفقای جنگله. در هر حال برخلاف تبلیغات بدخواهان آنچه در جنگل گذشته بود بیانگر این نبود که این حرکت انقلابی در جریان پیشرفت خودش با حمایت مردمی مواجه نخواهد شد.

امروز بر اساس خاطرات و اسنادی که منتشر شده و بدون شک خیلی از شما همه آن ها را دیده اید کاملاً روشن شده که ساواک در اوائل بهمن ۴۹ از طریق اعترافات برخی از رفقای گروه جنگل که در شهر دستگیر شده و زیر شدیدترین شکنجه ها بودند از وجود "گروه جنگل" و دسته پارتیزانی در جنگل های لاهیجان مطلع شده بود. با اطلاع از این امر ساواک یورش وسیعی را به رفقای گروه جنگل سازمان داد و در جریان این یورش توانست تعدادی از رفقای شهر و رابطین کوه را دستگیر کند. این خبر وقتی از طریق رفیق حمید اشرف به مثابه رابط کوه به دسته پارتیزانی در کوه می رسد رفیق هادی بنده خدا لنگرودی که از اعضای دسته جنگل بود از کوه پائین می آید تا ضربات وارده به گروه را به یکی از رابطین به نام ایرج نیری که معلم روستا بود اطلاع بدهد، غافل از این که او توسط دو بازجوی شناخته شده ساواک یعنی تهرانی و عضدی قبلاً در خانه اش دستگیر شده بود.

علاوه بر این ساواک نیروهای خودش رو تحت پوشش های مختلف برای کنترل محل به سیاهکل فرستاده بود. رفیق هادی بنده خدا لنگرودی درست توسط همین ماموران لباس شخصی دستگیر و به پاسگاه سیاهکل برده می شود. این امر بیانگر اونه که این مردم نبودند که با رفیق لنگرودی گلاویز شدند و او را دستگیر کردند بلکه ماموران ژاندارمری و ساواک بودند. این امر در گزارشات کتاب هائی که جمهوری اسلامی برای تخطئه چریکهای فدائی خلق منتشر کرده به روشنی قابل فهمه.

لازم می دانم در اینجا تاکید کنم که به باور من حتی اگر مردم هم چنین کرده بودند باز امر عجیبی نبود، چون اولاً دست اندرکاران رژیم شاه روستائیان را از وجود نیروئی که آن نیرو را به روستائی ها اشرار و بعدا خرابکار معرفی می کردند مطلع و به آنها اطلاع داده بودند و ترسونده بودنشون و

رهنمون حرکت خودشون ساخته بودن که "هر توده ای پلیسه مگر این که عکس اش ثابت بشه".

اما واقعیت چه بود؟ واقعیت این بود که که اساسا جنبش انقلابی و کمونیستی در آن زمان و نه صرفا یک گروه خاص بلکه همه روشنفکران مبارز و انقلابی عمدتاً به دلیل دیکتاتوری حاکم و اون اتفاقاتی که در گذشته در جریان مبارزات مردم رخ داده بود، از توده ها جدا افتاده بودند و به قول رفیق پویان نه چون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه در محاصره تمساح ها و مرغان ماهیخوار قرار داشتند. خوب اتفاقا یکی از عواملی که رفقای تئوریسین سازمان را به ضرورت دست زدن به مبارزه مسلحانه رساند و اولین بار در نوشته رفیق پویان منعکس شد درست حل همین مساله بود یعنی واقعیت جدائی روشنفکران مبارز از توده ها و چگونگی حل آن. ما در دو اثر "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" از رفیق پویان و "تحلیلی از شرایط جامعه ایران و مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" از رفیق احمدزاده به روشنی می بینیم که آنها ضمن تاکید بر واقعیت جدائی جنبش کمونیستی از توده ها بر راه فائق آمدن بر این معضل پای می فشارند. رفیق پویان تاکید می کند که "باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده های خویش رابطه ای مستقیم و استوار بوجود آوریم". یا رفیق مسعود می گفت: "ما با پوست و گوشت خود مون نیاز به حمایت خلق را احساس می کنیم و می دانیم بدون چنین حمایتی، نابودی ما و نابودی راه حتمی است". رفیق مسعود معتقد بود که وظیفه پیشرو این است که از طریق عمل آگاهانه انقلابی نقبی به قدرت تاریخی توده ها بزند و این نیروی تعیین کننده در انقلاب را وارد صحنه مبارزه کند.

مدعی می شوند که اینهایی که چریکهای فدائی خلق در جریان عملیات خود کشتند جزئی از مردم بودن و در نتیجه این روش را اصلاً نمی شود مبارزه انقلابی به حساب آورد. الان به این نمی پردازم که مگر چریکهای فدائی خلق معتقد بودند که با کشتن یک ژاندارم یا یک پاسبان کل رژیم رو سرنگون می توانند بکنند و فوری می توانند قدرت خودشون را جایگزین اون کنند. اصلاً چنین تفکری نبود، بحث این بود که چگونه نقبی می شود به قدرت تاریخی توده ها بزنیم و آن چه را تعیین کننده نهائی نبرده به صحنه نبرد بکشانیم و آن هم قدرت توده ها بود این راهی بود که آن ها برای این امر انتخاب کرده بودند. به هر حال وقتی این اتهامات رو آدم می شنود می بیند که اینها با این افاضات، ساده ترین معادلات ریاضی و حتی حساب دو دو تا چهار تا را هم زیر پا می گذاشتند و می گذارند و مثل این که از این امر بدیهی هم بی اطلاع اند که در طول تاریخ در نبرد بین نیروهای انقلابی و ارتجاعی، عناصر طبقه حاکم در صف مقدم قرار نمی گیرند بلکه نیروهای بسیج شده شون چون پاسبان ها و ژاندارم ها را به مقابله با مردم و نیروهای انقلابی می فرستند.

واقعیتی انکار ناپذیره که در هر مبارزه انقلابی که کار به جنگ بکشد به طور طبیعی دو ارتش در هر قد و قواره ای مقابل هم قرار می گیرن؛ و واقعیت اینه که نیروی اصلی این ارتش ها را نیروهائی از مردم تشکیل می دهند. البته با یک فرق بزرگ و اساسی و آن این که یکی برای اهداف مردمی و انقلابی می جنگد و دیگری برای حفظ نظم ضد انقلابی موجود. اساساً در هیچ فرماسیون تاریخی از برده داری تا سرمایه داری نیروی اصلی ارتش های ضد مردمی را خود افراد طبقات ستمگر تشکیل نداده اند بلکه طبقات حاکم، توده های ستمدیده را به خدمت گرفته اند و ارتش خود شون را با آنها تشکیل داده اند. و با اون ارتش نظم ظالمانه خودشون را حفظ

ما در دو اثر "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" از رفیق پویان و "تحلیلی از شرایط جامعه ایران و مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" از رفیق احمدزاده به روشنی می بینیم که آنها ضمن تاکید بر واقعیت جدائی جنبش کمونیستی از توده ها بر راه فائق آمدن بر این معضل پای می فشارند. رفیق پویان تاکید می کند که "باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده های خویش رابطه ای مستقیم و استوار بوجود آوریم". یا رفیق مسعود می گفت: "ما با پوست و گوشت خود مون نیاز به حمایت خلق را احساس می کنیم و می دانیم بدون چنین حمایتی، نابودی ما و نابودی راه حتمی است". رفیق مسعود معتقد بود که وظیفه پیشرو این است که از طریق عمل آگاهانه انقلابی نقبی به قدرت تاریخی توده ها بزند و این نیروی تعیین کننده در انقلاب را وارد صحنه مبارزه کند.

کرده اند و یا گسترش دادند. در همین نظام سرمایه داری که اساساً نشون داده که اموراتش بدون جنگ نمی گذره و تا کنون دو جنگ جهانی را به مردم دنیا تحمیل کرده، در هیچ کجا سرمایه دارها به مثابه یک ارتش با سرمایه دارهای مخالف خودشون البته باز هم به مثابه یک ارتش ننگینده اند بلکه ارتش هائی مقابل هم قرار گرفته اند که اکثریت افراد آنها را کارگران و زحمتکشان تشکیل می دادند و امروز هم همینطور. با تکیه بر این واقعیت به این هتاکان باید گفت شما می توانید مخالف سياهکل و یا هر جنگ انقلابی دیگری باشید ولی حق ندارید رویداد تاریخی سياهکل را به خاطر اینکه در جریان حملات رزمندگان سياهکل چند نفر ژاندارم یا به قول هتاکان پاسبان کشته شده، آن را تخطئه کنید. آخر در کدام جنگ می نشینند پایگاه طبقاتی تک تک سربازان را تعیین کنند تا بفهمند که ماهیت آن جنگ چیست! تازه اینها که عنوان می کنند به خاطر کشته شدن پاسبان و ژاندارم مخالف راه سياهکل هستند، مگر اعدام انقلابی تیمسار فرسیو را قبول دارند و چون وی تیمسار ارتش شاه بود و نه گروهان، برای چریکهای فدائی خلق هورا می کشند؟!

باید بدانیم که ماهیت جنگ انقلابی را از تحلیل شرایط عینی جامعه و ماهیت طبقات و نیروهای درگیر در آن می شود دریافت و نه از اینکه چند سرباز و گروهان که از نظم ظالمانه موجود و حاکم دفاع می کنند در این جنگ کشته شده اند. مثل اینکه امروز به جوان های دلاوری که در قیام آبان ۹۸ بپا خاستند و آن صحنه های واقعا تکان دهنده را خلق کردند ایراد بگیرند که چرا شما علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی بلند شدید که طی آن مزدورانی از رژیم کشته شدند یا تعدادی از اون بسیجی هائی که خون مردم را به شیشه کردند رو از صحنه خارج کردید.

حالا به این بحث بپردازیم که رژیم شاه در ۲۶ اسفند ۱۳۴۹، ۱۳ تن از انقلابیون گروه جنگل که هم در شهر و هم در کوه دستگیر شده بودند را بدون ترتیب دادگاهی علنی و حتی نمایشی برای آنها با دست پاچگی تیرباران کرد. این تیرباران ظاهراً می بایست برای مردم خبر از شکست سياهکل می داد.

با توجه به شکست مبارزات قبلی در جامعه، امری که در فضای آن زمان انعکاس خیلی منفی در اذهان مردم داشت، شاه خواست با اعدام رفقای جنگل و تبلیغات گسترده ای که علیه آن رزمندگان و شکست مبارزاتشان راه انداخته بود، فضای یأس و ناامیدی را همچنان در جامعه حفظ کند. اما شاه نمی دانست که در زیر سلطه دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز رژیمش، گروهی دیگر متشکل از انقلابی ترین و شجاع ترین

به چند مورد دیگه از اتهاماتی که دشمنان مردم و نیروهای نادان درون صف خلق جهت تخطئه رستاخیز سياهکل و مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی، چه در رژیم شاه و چه امروز می زنند هم می پردازم تا بهتر بتوانیم به حد بضاعت ناچیز هتاکان پی ببریم.

می گفتند و هم اکنون هم می گویند که کشتن چند پاسبان و ژاندارم به ستون قدرت دولت خللی وارد نمی سازد و کار چریک ها صرفاً خشونت را ترویج می کند و دیگه هیچ. یا در لباس چپ و روشنفکر

خودشان را حفظ کنند و هم حمایت توده ها را کسب کنند، که در شرایط قیام بهمن بانگ رسای "فدائی، فدائی، تو افتخار مائی" و "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" در خیلی جاها طنین افکن شد. دیدیم که این سازمان برغم تحولات فکری درونش به خاطر مبارزه مسلحانه گذشته اش چنان حمایتی از جانب کارگران و زحمتکشان و اقشار ستمدیده جامعه به طرف خودش جلب کرد که به بزرگترین سازمان چپ ایران تبدیل شد.

از همین درس باید برای شرایط امروز و پاسخ به وظایف کنونی سود جست. امروز در شرایطی که دیکتاتوری حاکم در ۴۲ سال گذشته با دار و شکنجه از شکل گیری هر شکل سیاسی و ادامه کاری هر مبارزه سیاسی جلوگیری کرده و ما همگی این واقعیت را به چشم خود مان دیده و می بینیم، تجربه چریکهای فدائی و کل جنبش مسلحانه در زمان سلطنت پهلوی باید بکار گرفته بشود. این تجربه تأکید می کند که جوانان و روشنفکران و کارگران آگاه ما باید با ایجاد هسته های سیاسی نظامی خودشان را متشکل بکنند و بکوشند ضمن ضربه زدن به دشمن صفوف خودشان را گسترش بدهند و شرایط را برای غلبه بر ضعف بزرگ کنونی یعنی فقدان رهبری انقلابی مهیا کنند.

براستی باید فکر کرد که چگونه می شود جمهوری اسلامی که متکی به نیروهای سرکوب می باشد را در هم شکست؟ مگر قیام های دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ نشان ندادند که خیزش های بزرگ توده ای با همه عظمتشان و برغم همه فداکاری های توده های قیام کننده از آنجا که بدون تشکل و رهبری بودند دیر یا زود سرکوب می شوند. پس باید به این پرسش پاسخ داد که چگونه می شود در شرایط سلطه سرنیزه و نیروی سرکوبگری که هر روز هم دارد گسترش پیدا می کند سازمان مورد نیاز رهبری جنبش و نیروی مسلح مورد نیاز مقابله با دشمن را شکل داد؟ به نظر ما در شرایط دیکتاتوری حاکم امکان ایجاد رهبری انقلابی از راه مسالمت آمیز وجود ندارد. در چنین شرایطی نه با کار مسالمت آمیز و نه با کار سیاسی، صرفا سیاسی نمی شه سازمان پیشرو مورد نیاز را بر پا کرد. تجربه نشان داده که تنها یک سازمان سیاسی - نظامی و یک ادامه کاری سیاسی - نظامی قادر به پاسخ به این نیاز می باشد؛ در شرایط ایران و زیر سلطه جهنمی جمهوری اسلامی ادامه کاری سیاسی الزاما باید یک



داشت خاطره بزرگ رفیق (علی اکبر) صفائی فراهانی یعنی فرمانده دسته پارتیزانی که به سیاهکل حمله کرد نقل قولی بیاورم. رفیق عباس مفتاحی از بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق، در اتاق شماره ۵ اوین و در جمع تعدادی از رفقای فدائی تعریف کرد که در جریان مذاکراتی که با رفیق صفائی داشته او گفته که: "اگر مبارزه ما باعث بشود که این پاسگاه های کوچک به پادگان ها و پادگان ها به قرارگاه های بزرگتر بدل بشوند آن وقت شک نباید داشت که ما به پیروزی نزدیک شده ایم". می بینیم که رفقای که به پاسگاه سیاهکل حمله کردند می دانستند که حرکتی رو که شروع کرده اند همچون "نسیم تندی" سر انجام به "طوفانی ویران کننده" تبدیل خواهد شد.

حالا اجازه بدهید که روی این نکته تأکید کنم که چه درسی می شود از این مبارزات که یک حدی هم با ذکر جزئیات روش صحبت شد، آموخت؟

یکی از تجارب مهم به جا مانده از مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق این است که به روشنی نشان داد که در شرایط دیکتاتوری عریان، در زیر ضربات نیروهای مسلح و امنیتی، تنها سازمان سیاسی - نظامی قادره ادامه کاری سیاسی داشته باشد؛ و تنها با انجام مبارزه سیاسی - نظامی می شود مبارزه سیاسی همه جانبه و در اشکال مختلف را در جامعه پیش برد.

ما دیدیم که سازمان فدائی برغم همه فراز و نشیب هایش و برغم ضربات دردناکی که به خصوص در سال ۵۵ خورد اما دشمن نتوانست آن را از صحنه سیاسی خارج کند. ما دیدیم که چریکهائی فدائی خلق که در شرایط دیکتاتوری لجام گسیخته شاه جان بر کف بپا خاسته و نبرد مرگ و زندگی را بر دشمن تحمیل کرده بودند با مبارزه مسلحانه خودشان توانستند هم سازمان

کمونست های ایران در تبریز، تهران، مشهد و ساری شکل گرفته بود. این یک گروه منسجم و منضبط بود که امروز با نام رفقا پویان، مفتاحی، احمدزاده شناخته می شود. گروهی که مسلح به یک تئوری انقلابی بود و رزمندگان به حدی که راه مبارزه مسلحانه که با آگاهی به آن رسیده بودند، ایمان داشتند که جان بر کف حاضر به همه نوع فداکاری برای تأثیر گذاری روی توده ها و کشاندن آنها به صحنه مبارزه بودند.

بنابراین دو عامل، یکی وجود یک تشکیلات انقلابی و بعدی تئوری انقلابی ای که همین تشکیلات تثبیت کرده بود باعث تداوم حرکت چریک ها این بار در شهرها شد که در عمل راه رزمندگان سیاهکل را ادامه داد. به این ترتیب شکستی که گروه کوه در سیاهکل خورده بود که یک شکست تاکتیکی بود و بالطبع اجتناب پذیر چون به دلیل اشتباهات خودشان رخ داده بود به اعتبار فعالیت های بعدی این چریکهای فدائی خلق در شهر به پیروزی استراتژیکی مهمی بدل شد. اما چگونه؟

با توجه به وجود تشکیلات منسجم گروه رفیق احمد زاده، ۵ رفیق شناخته شده و مخفی باقی مانده از گروه جنگل همراه با دو رفیق علنی در این گروه به گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده پیوستند و چریکهای فدائی خلق در فروردین ۱۳۵۰ اعلام موجودیت کردند.

بعد از سیاهکل و اعدام ۱۳ رفیق، تیمی از چریکهای فدائی خلق به رهبری رفیق مسعود احمدزاده کلانتری قلحک را مورد یورش قرار دادند و به دنبال آن تیمسار فرسیو اعدام انقلابی شد. رژیم شاه که احساس می کرد وارد نبرد مرگ و زندگی شده از وحشتی که دچارش شده بود عکس ۹ رفیق را در روزنامه ها و خیابان ها پخش کرد به این ترتیب از طریق دستگاه تبلیغاتی بزرگ خودش موجودیت چریکهای فدائی خلق را به میان جامعه برد. این امر در فروردین سال ۵۰ رخ داد. در واقع در تمام سال ۵۰ ما شاهد مبارزه مسلحانه چریک ها از مصادره بانک ها گرفته تا درگیری های خیابانی و غیره بودیم که خبر آنها هم گاه و بیگاه در روزنامه ها منعکس می شد و تداوم حرکت چریکهای فدائی خلق را نشان می داد. سازمانی که در بستر این مبارزات رشد کرد و فراز و نشیب هائی را از سر گذراند و در جریان قیام بهمن معلوم شد که چریکهای فدائی خلق تا چه حد در قلب توده ها برای خودشان جا باز کرده اند و معلوم شد که سازمان آنها از پشتیبانی وسیع مردم برخوردارند.

بگذارید در این زمینه که مبارزه انقلابی از نیروی کم شروع و در جریان مبارزه به نیروی بزرگ بدل می شود، ضمن گرامی

جنگی که رژیم راه انداخته جنگ انقلابی را سازمان بدهیم.

با گرمی داشت مجدد یاد رزمندگان سیاهکل و توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ و با گرمی داشت یاد همه رفقای که برای آزادی و سوسیالیسم جنگیدند بختم را اینجا تمام می کنم و امیدوارم که در بخش پرسش و پاسخ با شرکت فعال رفقا و دوستان به زوایای بیشتری از تجارب مربوط به این دو واقعه بزرگ تاریخی بپردازیم. با سپاس مجدد از اینکه این صحبت را دنبال کردید. موفق و پیروز باشید.

پیدا کنیم، راهی جز توسل به عالی ترین شکل مبارزه سیاسی یعنی جنگ نداریم. در واقع جنگ را جمهوری اسلامی راه انداخته و بر مردم ما تحمیل کرده. هر کسی می تواند ببیند که روزی نیست که قصابان حاکم به جنایت جدیدی مبادرت نکنند و روزی نیست که چوبه داری بر پا نکنند. روزی نیست که جوانی را در زیر شکنجه نابود نکنند. با نگاهی به صحنه سیاسی جامعه ما جاری بودن این جنگ را به عینه می بینیم پس مهم آن است که با آگاهی و سازماندهی به مقابله با آن برخیزیم. و سعی کنیم که در تقابل با این

ادامه کاری سیاسی - نظامی باشد. یعنی امر سیاسی با امر نظامی در هم تنیده شده اند. استراتژی نظامی به منظور در هم شکستن قدرت ارتش ضد خلقی با استراتژی سیاسی یعنی بسیج توده ها با هم پیش می رود و در یک سازمان سیاسی - نظامی مادیت پیدا می کنه.

اجازه بدید که صمیمانه با این تاکید این بحث را به پایان برسانم که اگر می خواهیم از بختک جمهوری اسلامی خلاص شویم، اگر می خواهیم به آزادی یعنی آزادی از نظم ظالمانه سرمایه داری حاکم دست

رژیم تبهکار جمهوری اسلامی دستاورد امپریالیست هاست ... از صفحه ۱۹

بر کسی هم پوشیده نبود که با تسلط امپریالیست ها، رژیم شاه با دیکتاتوری لجام کسیخته اش، هر صدای آزادیخواهی را در گلو خفه و بهترین فرزندان مبارز خلق را در سیاهچال های قرون وسطایی به دار و شکنجه کشاند. این خود رژیم شاه بود که حفظ منافع سرمایه داران در ایران با عملکردهای وحشیانه و جنایتکارانه اش در کشتار مردم و انقلابیون و حاکم کردن سرکوب و خفقان در جامعه، خشم و نفرت توده های مردم را چنان شعله ور کرد که به خیزش میلیونی اقبال مختلف جامعه چون کارگران، دهقانان، زنان، جوانان، تهیدستان انجامید. مردمان تحت ستم در شهرهای مختلف کشور نه از سر سیری بلکه به دلیل شرایط فلاکتبار و خفقانی که رژیم شاه حاکم کرده بود به خیابان آمدند. به همین دلیل هم مردم با فریاد مرگ بر شاه توانستند شرایط سقوط رژیم استبدادی شاه را مهیا نمایند.

نویسنده سطور بالا که خود را در زمره آن مبارزین می داند، بخوبی نه تنها به شجاعت انقلابی آن نسل و انقلابیون آن دوره بلکه به آگاهی و دانش سیاسی آنها نیز واقف می باشد. چون می داند که در مقطعی رژیم شاه با دستگاه ساواک جنایتکارش در ذهن توده ها به قدری مخوف و وحشتناک شده بود که فکر هر شکل مبارزه یا مقابله را در ذهن ها از بین برده بود. دستگاه ساواک با دستگیری های وحشتناک و با جاسوسی در میان مردم، سعی کرده بود رعب و وحشتی در جامعه بوجود آورد تا به مردم بقبولاند که در برابر قدرت حاکم، وضع حاکم تغییرناپذیر می باشد و هر مبارزه ای سرانجام با شکست مواجه خواهد شد. در نتیجه در آن زمان یک بن بست در مبارزات مردم به وجود آمده بود. در چنین شرایطی بسیاری از روشنفکران برون رفت از این بن بست ناممکن می دانستند. این در شرایطی بود که رژیم شاه حتی شیوه های مسالمت آمیز و قانونی را هم بر نمی تابید. بنابراین آقای وفا یغمائی از بن بست مبارزاتی در آن دوره مطلع بود و می داند که برای در هم شکستن چنان بن بست تئوری انقلابی لازم بود که با سوادترین کمونیست های ایران با دانش عمیق و همه جانبه شان آن را به وجود آوردند و با شجاعت به آن عمل کردند. اکثریت انقلابیون آن دوره با پذیرش تئوری مبارزه مسلحانه قدم به میدان مبارزه گذاشتند، چون این تئوری که توسط رفقا پویان و احمدزاده تدوین شده بودند به درستی ضرورت زمان را توضیح می دادند. به همین دلیل آن مبارزات انقلابی ضربه شدیدی به رژیم دیکتاتور شاه و اربابانش وارد آورد و این مبارزات بود که به وجود آمدن سیل مبارزات مردمی را تسهیل کرد، و در تداوم همین مبارزات بود که مردم توانستند رژیم دیکتاتوری شاه را برای همیشه به زباله دان تاریخ بیاندازند. بیهوده نیست که شاملو در وصف انقلابیون دهه ۵۰ می گوید:

کاشفان چشمه

کاشفان فروتن شوکران

جویندگان شادی

در مجری آتش فشان هاشعبده بازان لبخند در شیکلا دردد...

کسانی که مدعی اند در زمان سلطنت شاه زندان هم بوده اند منطقاً نباید فراموش کرده باشند که دستگاه ساواک با دستگیری های وحشتناک و جاسوسی در میان مردم، رعب و وحشتی در جامعه به وجود آورده بود و چنان با قهر ضد انقلابی با مردم برخورد می کرد که جز با قهر انقلابی نمی شد پاسخ آن را داد.

بدین ترتیب در جامعه ای که به دلیل سرکوب و دیکتاتوری، رکود، خمود، یاس و ناامیدی حاکم گردیده بود، نسلی پا به عرصه مبارزه گذاشت که عهده دار از بین بردن یاس و ناامیدی گشت و امید به نتیجه بخش بودن مبارزه را به وجود آورد. این نسل که شور و روحیه انقلابی را در جامعه حاکم کرد به وظایف انقلابی خود به خوبی آگاه بود. گروهی از مبارزین چریک دهه ۵۰، پس از مدت ها کار فشرده مطالعاتی و تئوریک بر مبنای تحلیل از جامعه ایران دریافته که پس از انقلاب سفید شاه، بورژوازی وابسته کاملاً بر اقتصاد کشور مسلط شده و بتدریج بورژوازی ملی را نابود کرده و سلطه امپریالیسم در پروسه گسترش خود کل اقتصاد ایران را به جزء ارگانیک امپریالیستی تبدیل کرده است. بر همین اساس و با تکیه بر کار فشرده مطالعاتی و تئوریک این نیروی مبارز و شجاع آن دوره که بعدها به تشکیل سازمان چریکهای فدائی خلق ایران انجامید راه مبارزه بر مردم گشوده شد. در این دوره بود که نام رفیق مسعود احمدزاده به مثابه یک تئوریسین کبیر که نظرات چریکهای فدائی خلق را در کتاب ارزشمند «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» تئوریزه نموده بود در بین نیروهای آگاه جامعه طنین افکند و حتی در روزنامه های خود رژیم شاه هم منعکس شد. پس چنین کسانی و کلا نسل دهه ۵۰ را فاقد دانش سیاسی جلوه دادن، چقدر ریاکارانه است.

در همین جا لازم است در سالگرد قیام پر شکوه بهمن سال ۱۳۵۷ یاد و خاطره تمامی مبارزین و جانبازان این واقعه تاریخی و بزرگ را که با از خود گذشتگی، فداکاری خون خود در راه انقلاب، آزادی و دموکراسی نثار کردند را گرمی بداریم. همچنان که یاد و خاطره نسل آفتاب کاران جنگل را پاس می داریم.

اکبر نوروزی- بهمن ۱۴۰۰

زنده باد انقلاب! برقرار باد سوسیالیسم!

اعتبار و عظمت رفقا امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی و گروهی که با پیشگامی آنها ساخته شده بود، پرداخته، اما در مرکز ثقل خود واقعیت مهمتری را با خواننده در میان می گذارد. در این کتاب نشان داده می شود که تئوری و عمل رفقای متشکل در گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده و چگونگی نگرش رفقای متشکل در این گروه نسبت به امر انقلاب - که به خوبی نشان داد که آنها موضع پرولتاریای ایران را نمایندگی می کنند- منجر به حل مسائل پاسخ داده نشده که جنبش انقلابی در ایران را دچار بن بست کرده بود، در تئوری و عمل شد. آنها با تدوین تئوری مبارزه مسلحانه (بخشاً) در جزوه "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" و به شکل کاملتر در کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" و با برداشتن قدمهای بزرگ اولیه در جهت تحقق این تئوری ها مهمترین نقش را در تاریخ جنبش چپ ایران ایفا کردند.

نیاز به تئوری و رهبری انقلابی برای دستیابی به انقلاب پیروزمند

هر فرد آگاه میداند که برای پیشبرد انقلاب پیروزمند به نقشه ی کار، یعنی به تئوری انقلاب نیاز هست. اما سوال مهم این است که چه نوع تئوری مورد نظر انقلابیون واقعی است؟ مسلماً آن نوع تئوری ای که کار انقلاب می آید که در ایران عملی باشد، یعنی از انطباق مارکسیسم بر شرایط خاص اقتصادی-سیاسی ایران به دست آمده باشد.

در کتاب رفیق اشرف دهقانی توضیح داده شده که چگونه گروه احمدزاده پس از سالها مطالعات علمی تئوریک مارکسیست لنینیستی و تحقیقات میدانی در رابطه با ساختار اقتصادی-اجتماعی جامعه همراه با شرکت عملی در مبارزات جاری در جامعه موفق به تدوین تئوری انقلاب در ایران شد و توانست یکی از موانع اصلی انقلاب در ایران را از میان بردارد.

رفقا امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده به مثابه برجسته ترین تئوریسین های جنبش چپ ایران میدانستند که یکی از کمبودهای جنبش انقلابی، کمبود دانش کافی در رابطه با موانع سر راه انقلاب بود و میدانستند که تنها نقد توضیحی سیستم حاکم برای پیشبرد امر انقلاب کافی نیست و باید تشکیلاتی برای پیاده کردن تئوری انقلابی در عمل وجود داشته باشد تا بتوان یک مبارزه واقعا انقلابی را علیه رژیم تحقق بخشید. از این رو بود که این دو رفیق به همراه رفیق عباس مفتاحی و رفقای متشکل در آن گروه برای شناسایی و از میان برداشتن موانع سر راه انقلاب تلاش کردند و نهایتاً توانستند تشکیلات منسجم و مستحکم انقلابی که از سلاح قدرتمند تئوری خاص شرایط ایران برخوردار بود را بوجود آورند که بعداً با نام چریکهای فدائی



**شکل گیری
چریک های فدایی خلق**

روه پویان، مفتاحی، احمدزاده از چنان خصوصیات و پتانسیل کمونیستی برخوردار بود که توانست انقلابی ترین، جسورترین و آگاهترین جوانان ایران که بعداً از آنها به عنوان چریک فدائی خلق یاد شد را در درون خود پرورش دهد... این جوانان که در این گروه کمونیستی منسجم و منضبط و با روابط دموکراتیک آموزش انقلابی دیده بودند، مسلح به یک تئوری انقلابی بودند و درست اعتقاد و ایمان به درستی همین تئوری بود که چنان ایمانی به پیروزی راه در آنها به وجود آورده بود که هر یک با اقدامات انقلابی بی نظیرشان تاریخ پرافتخاری را در جامعه خفقان زده ایران، جامعه ای که دچار باسی و ناامیدی بود رقم زدند... آنها به توده ها نشان دادند که کمونیسم تنها با رفتار و اعمالی که چریکهای فدائی خلق معرف آن می باشد می تواند به مفهوم واقعی خود تجلی یابد. همین رفقا... بودند که سال ۱۳۵۰ را به یک سال تاریخی درخشان در تاریخ مبارزاتی مردم ایران تبدیل نمودند.

۱) متن کتاب

کتاب جدید رفیق اشرف دهقانی، نقد تاریخ جعلی نوری بر تاریخ چریکهای فدائی خلق

اشرف دهقانی

انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران

سیاسی بجز دست اندرکاران چریکهای فدائی خلق به طور عملی و موثر برای رفع آن موانع قدم برنداشته بود. بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق، تئوری ای را تدوین کردند که به گواه واقعیات موجود، امروز نیز میتواند پاسخگوی مسائل کنونی جنبش باشد.

با حرکت قهرمانانه دسته ای از انقلابیون در جنگل های شمال و حمله به پاسگاه سپاهکل و تداوم آن توسط گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده در شهر، جنبش مسلحانه در ایران آغاز و شروع به رشد نمود. با این جنبش نه تنها شکار و دستگیری و شکنجه و کشتار انقلابیون توسط رژیم وابسته به امپریالیسم شاه تشدید شد بلکه کمپین بی امان افراد و گروه های اپورتونیست نیز علیه تشکل چریکهای فدایی خلق، شکل گرفته و گسترش یافت. در برخورد به این مظهر غول تئوریک و رزمنده انقلابی، نمایندگان سیاسی خرده بورژوازی درون جنبش تلاش کردند که واقعیت شکوهمند آن را به اندازه نیازهای خرده بورژوایی خودشان تقلیل بدهند. در این میان نام رفیق بیژن جزنی برجسته است که با تفکراتی که ریشه در تفکرات غیر مارکسیستی حزب توده داشت، در این امر به طور جدی و پیگیرانه گام برداشت. رفیق جزنی تئوری مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق که هدف خود را نابودی سلطه امپریالیسم و از بین بردن سیستم سرمایه داری وابسته در ایران قرار داده بود به "نبرد با دیکتاتوری فردی شاه" به مثابه "شعار استراتژیک جنبش" تقلیل داد. البته در اینجا لازم نیست بیشتر از این روی این موضوع مکث نمود چون هدف اصلی کتاب رفیق اشرف دهقانی صرفاً نشان دادن این واقعیات نیست.

"کتاب شکل گیری چریکهای فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی" اگر چه با بیان برخی واقعیات به افشای تحریف کنندگان تاریخ و تلاش های خرده بورژوائی جهت کاستن از

انتشار کتاب "شکل گیری چریکهای فدائی خلق ایران و نقد تاریخ جعلی" نوشته رفیق اشرف دهقانی در اردیبهشت سال ۱۴۰۰ (برابر با ماه مه ۲۰۲۱ میلادی) (۱) را میتوان یک سند ارزشمند تاریخی در خدمت رشد آگاهی در جنبش چپ انقلابی ایران دانست. در اینجا برای آشنایی با این کتاب به یکی از مهمترین خصوصیات این کتاب اشاره خواهد شد. زیرا که در یک بررسی کوتاه نمیتوان همه عمق و اهمیت این کتاب که یکی از مهمترین دوران حیات تاریخ چپ ایران را با اتکاء به اسناد و شواهد انکارناپذیر تشریح کرده و غبار تحریفات اپورتونیستی را از روی این تاریخ پاک کرده است را به طور کامل نشان داد.

این کتاب پرکشش در بیش از ۳۲۰ صفحه با استفاده از منابع دست اول متعدد مانند کتابها و مقالاتی از افراد مختلف، مکاتبات، یادواره های مانده از دوره مهم شکوفائی جنبش کمونیستی و گزارشات رسمی و تاریخی و ... ما را از پیچ و خم های دوره جنبش مسلحانه انقلابی عبور میدهد و به تشریح نقش مهم انقلابیون بزرگی همچون "مسعود احمدزاده" و "امیر پرویز پویان" و "عباس مفتاحی" در ایجاد تشکیلات چریکهای فدائی خلق و در بافتن راه انقلاب در ایران و پاسخ دادن به معضلات پیش روی جنبش میبردازد و نشان میدهد که چه چیزی بنیانگذاران و دیگر دست اندرکاران تشکیلات چریکهای فدائی خلق را از نیروهای سیاسی پیشین خود چون گروه جزنی متمایز می کرد.

پیش از شکل گیری چریکهای فدائی خلق، به ندرت فرد و یا گروهی از موانع پیش روی انقلاب در ایران، یعنی از عدم وجود تئوری و تشکل انقلابی، سخن گفته بود. اگر هم کسی از این موانع گفته بود، هیچکس بجز رفقا امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده آن را تئوریزه و مدون نکرده بود و هیچ جریان

مشترکا انجام شده، اما یکی از نتایج مشترک برخوردهای مغرضانه آنان محروم کردن بخشی از نسل های جوان انقلابی از تئوری انقلاب در ایران و از تاریخ واقعی پیشروان خود بوده است. این در حالی است که یک نسل انقلابی فقط از طریق مسلح شدن به آگاهیها و دانش همه جانبه از جمله در رابطه با تاریخ خود میتواند راه پیروزی اش را هموار کند. نقد و بررسی ای که رفیق اشرف دهقانی با مهارت و تسلط کامل بر موضوع و به طور مستند در رابطه با تاریخ جنبش چپ انجام داده، درک خواننده از تاریخچه الهام بخش سازمان چریکهای فدائی خلق و جایگاه آن در جنبش کمونیستی و راه رسیدن به انقلاب پیروزمند را ارتقا می دهد و خواننده کتاب را تشویق میکند که هر چه تاکنون در رابطه با تاریخ جنبش خوانده و شنیده را بازبینی کند.

یکی از مشخصه های این کتاب مانند دیگر آثار رفیق اشرف دهقانی، استفاده نویسنده از منابع اولیه (به عنوان مثال نوشته های بیژن جزنی) و تجربیات انقلابی خود نویسنده، به کار بردن دقت علمی و بررسی و تحلیل بدون پیش داوری است. این امر درک تاریخ این تشکیلات انقلابی به خصوص در دوران سرنوشت ساز روند ایجاد و گسترش جنبش مسلحانه چپ انقلابی را بسیار غنی کرده است. با الهام از تلاشهای انقلابی بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق در روشن نمودن راه و مسلح شدن به تئوری انقلابی، هر تلاش انقلابیون راستین مانند انتشار این کتاب، منجر به هر چه بیشتر آگاه شدن نسل جوان انقلابی شده و بر گنجینه دانش انقلابی در جنبش چپ می افزاید.

مطالعه این کتاب برای نسل جوان انقلابی که به اهمیت تئوری انقلابی و مبارزه سازمان یافته در فرآیندهای تغییر انقلابی و رادیکال جامعه واقف است، بسیار ضروری میباشد؛ و سرانجام یک نسل انقلابی آگاه قادر خواهد شد که با پیروی از تئوری انقلاب در ایران (تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک) به آگاهی و تجارب تئوریک و عملی لازم برای ایجاد رهبری و تشکل منسجم دست یابد و در به ثمر رسیدن انقلابی پیروزمند در ایران نقش انقلابی خود را به سرانجام برساند.

سهیلا

بهمن ۱۴۰۰

زیرنویس:

۱- این کتاب از طریق این سایت ها در

دسترس است:

siahkal.com

ashrafdehghani.com

منضبطی نبود که نقش اساسی در تداوم مبارزه مسلحانه در ایران ایفا نمود.

با نگاهی به شرایط کنونی ایران این سوال پیش میاید که چرا علیرغم خواست جامعه برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی و



تلاش های بسیار فداکارانه و قهرمانانه توده ها در این راه هنوز انقلاب پیروزمندی رخ نداده است؟ با توجه به اینکه برای انقلاب به طور خاص و برای هر عمل انسانی به طور کلی، آگاهی در رابطه با شرایط خاص آن عمل شیدنا ضرورت دارد، آیا میتوان گفت که فقدان آگاهی در جامعه ایران منجر به عدم وقوع انقلاب پیروزمند برای سرنگونی جمهوری اسلامی شده است؟ نگاهی به شرایط سیاسی اجتماعی ایران و مبارزات گسترده توده ها نشان میدهد که آگاهی در جامعه در رابطه با ضرورت انقلاب و از میان برداشتن سیستم موجود وجود دارد. اما نقصان در آنجاست که آگاهی بر این امر که چگونه میتوان یک کانون رهبری رزمنده و متشکل و قدرتمند و توانا ایجاد کرد که جامعه را طبق تئوری و نقشه راه برای رسیدن به انقلاب رهبری کند، وجود ندارد. لذا نیاز شدید برای رشد آگاهی و عمل در رابطه با چگونگی رفع موانع سر راه پیشبرد همه این عرصه ها کاملاً احساس می شود.

در دهه ۱۳۴۰ نیز جنبش انقلابی فاقد راه حلی علمی و عملی و مارکسیستی برای رفع معضل تئوری و رهبری بود. اما گروهی از جوانان انقلابی آن دوره از مارکسیسم آموخته بودند که تشکیلات منسجم و رزمنده انقلابی مارکسیستی پلی است که تئوری و عمل انقلابی را به هم وصل میکند و به همین منظور به تلاشی جدی و طولانی برای رفع این کمبودها پرداختند و سرانجام با تشکیل چریکهای فدائی خلق این پل را بنا نهادند.

واقعیت این است که تحریفات و ارزیابی های مغرضانه در رابطه با تاریخچه سازمان چریکهای فدائی خلق اگر چه به دلایل مختلف توسط دشمنان طبقه کارگر و دوستان ناآگاه در درون اپوزیسیون انقلابی

خلق به جنبش اعلام شد. فقط چریکهای فدایی خلق ایران و نوابعی مانند مسعود احمدزاده از عهده این وظایف مهم انقلابی برآمدند. این واقعیت تاریخی در کتاب رفیق اشرف دهقانی مستند شده است.

در کتاب "تاریخ شکل گیری چریکهای فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی" ضمن تجلیل از "عظمت مبارزه مسلحانه ای که با نام سیاهکل شناخته شد" از شکست این حرکت سخن رفته و گفته شده است: "مسلم است که اگر کار به همین جا ختم می شد، حرکت سیاهکل در تاریخ، حداکثر به عنوان واقعه ای مهم در محدوده زمانی که اتفاق افتاده بود، باقی می ماند و می توانست همانند وقایع مهم دیگر در تاریخ مبارزاتی مردم ایران ثبت گردد." آنگاه رفیق اشرف "راز ماندگاری سیاهکل" را با خواننده در میان می گذارد و با توضیحی مفصل نشان می دهد که "سیاهکل تنها با درآمیختن با فاکتورهای می توانست در قالبی که امروز شناخته می شود در جامعه مطرح گردد" و در این رابطه دو مؤلفه اساسی را در تبدیل شکست تاکتیکی سیاهکل به پیروزی استراتژیک بیان می کند که عبارت بودند از وجود یک تئوری انقلابی و یک تشکیلات منسجم؛ و بر این اساس نقش عظیم و پر اهمیت وجود "گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده" به خواننده شناسانده می شود. رفیق توضیح می دهد که چگونه این گروه کمونیستی بی دریغ "از یک طرف تئوری انقلابی و از طرف دیگر تشکیلات منسجم و منظم خود را پشتوانه تداوم رزم دلاوران سیاهکل قرار داد." و با انجام مبارزه مسلحانه در شهر و دست زدن به حرکت های قهرمانانه تأثیر گذار دیگر که ادامه راه سیاهکل را تضمین کرد باعث شد که حرکت دلیرانه دسته جنگل به مثابه سر آغاز جنبش مسلحانه در ایران در جامعه شناخته شده و تثبیت گردد.

به گفته لنین، بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی وجود ندارد و فعالیت انقلابی شامل چهار بخش کار نظری، تبلیغ، ترویج و سازماندهی است. از نظر لنین، فقط مارکسیستهای واقعی میتوانند به شیوه علمی به شناخت کامل از شرایط و راه حل برای تغییر آن دست یابند. با مطالعه تاریخ واقعی چگونگی تشکیل سازمان چریکهای فدایی خلق میبینیم که گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده دقیقاً این قدرت مارکسیسم را در عمل و از طریق مبارزه انقلابی نظری و عملی در ایران متحقق کرد. موفقیت این گروه در دستیابی به تئوری انقلاب ایران به این دلیل بود که به سلاح مارکسیسم تسلط کامل و کافی داشت؛ و بی شک بدون این تئوری هم قادر به ایجاد تشکیلات منسجم و

گفتگو با رفیق فریبرز سنجری در باره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (بخش ۱۴)



گسیخته اپورتونسیسم در صفوف خود را به نمایش گذاشتند. در این ضمیمه که تحت عنوان "اشرف دهقانی: بازمانده ای از دوران کودکی" در ۵ اسفند ۵۸ منتشر شد، نویسنده تا می توانست از دروغ و تحریف نظرات ما برای پیشبرد خط غیرانقلابی خود سود جسته بود. به واقع این نوشته جلوه آشکاری از شیوه ها و محتوای مبارزات اپورتونیستی علیه خط مشی انقلابی چریکهای فدائی خلق بود که حزب خائن توده سردمدار آن به شمار می رود و اگر دقت کنید، بقیه و به ویژه سران سازمان اپورتونیست شده، چیزی به آن نیفزوده اند. سازمان قلابی چریکهای فدائی خلق در این نوشته با صراحت بیشتری تئوری های قبلی سازمان را رد کرد تا جایی که در ضمیمه این نشریه با وقاحت تمام مدعی شدند که "پذیرش بینش گذشته سازمان حاوی انحراف اصولی از مارکسیسم است".

"ریگای گل" نه تنها تشکیلات ما بلکه گروه های مبارزی را هم که در میتینگ مهاباد شرکت کرده بودند، آماج حمله قرار داده بود. دلیل این حمله هم این بود که آنها چرا برای تشکیلات ما پیام همبستگی فرستادند و در مراسم آنها در مهاباد شرکت نکردند. وقاحت و بی پرنسیبی دست اندرکاران نشریه ریگای گل به حدی بود که همین موضوع را در نشریه خود منعکس کرده و نوشتند: "اتحادیه کمونیست ها، توفان، پیکار، کو مه له و جبهه دمکراتیک عملاً پشت سر اشرف، علیه سازمان موضع گرفته بودند و می کوشیدند در آن شرایط خاص وی را در مقابل ما تقویت نمایند". در حالی که تنها کاری که این گروه ها کرده بودند ارسال پیام همبستگی به مناسبت گرامیداشت سالروز سیاهکل در میتینگ مهاباد بود.

شکل گرفته در این تشکیلات در این زمینه چیزی نگفته اند. این برخوردهای قلدرمابانه و شدیداً غیردمکراتیک در بهمن ۱۳۵۸ رخ داد؛ یعنی زمانی که این سازمان به اقلیت و اکثریت هنوز تقسیم نشده بود. می دانیم که بعد از این انشعاب، جناح های شکل گرفته در طول زمان به دسته های کوچک تری تقسیم شدند، اما متأسفانه من تاکنون ندیده ام که هیچ یک از این جناح ها بر شیوه برخورد بغایت غیردمکراتیک سازمانشان در برخورد با میتینگ مهاباد روشنگری کرده و یا حداقل ظاهراً از آن تبری جویند. به خصوص که با توجه به تحولات جهانی و اوضاع و احوالی که این دسته ها پیدا کرده اند، گاه شدیداً خود را دمکرات و طرفدار دمکراسی جلوه می دهند، اما تاکنون حاضر نشده اند از برخوردهای غیردمکراتیک سازمانشان به طور واقعی انتقاد کرده و روشنگری کنند. البته همین واقعیت هم حد جدیت آنها در سردادن شعارهای دمکراتیک امروزیشان را نشان می دهد.

پرسش: در میتینگ مهاباد به مناسبت گرامیداشت سالگرد سیاهکل، از قرار افراد و گروه های مختلفی برای تشکیلات شما پیام همبستگی فرستادند. این امر در همان زمان خشم مسئولین شاخه کردستان سازمان اپورتونیست شده را سبب شد و آنها به بهانه اینکه این گروه ها در صدد بوده اند تا تشکیلات شما را در مقابل تشکیلات آنها تقویت کنند، آن افراد و گروه ها را آماج انتقاد قرار دادند. لطفاً کمی در این مورد توضیح دهید؟

پاسخ: بلی، شاخه کردستان سازمان اپورتونیست شده نشریه ای منتشر می کرد به نام "ریگای گله". در شماره شش این نشریه آنها میادرت به نشر یک ضمیمه کردند که در آن یک بار دیگر رسوائی و برخوردهای غیردمکراتیک و رشد افسار

توضیح پیام فدایی:
با اوج گیری انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواست های توده های میلیونی پیاخته شده بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندان های سراسر کشور گشت. در ۲۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچال های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگویی ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجری که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویدادها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق - که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود - از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

پرسش: درباره برخورد غیر دمکراتیک رهبران اپورتونیست سازمان در رابطه با میتینگ مهاباد صحبت کردید آیا تاکنون با توجه به تحولاتی که در سازمان مزبور رخ داده انتقادی از شیوه برخوردها در این زمینه کرده اند؟

پاسخ: تا جایی که من می دانم در این فاصله طولانی هیچ کدام از جناح های

ایدئولوژیک" که پیدا کرده بود با سرعتی باور نکردنی به پابوس ارتجاع رفت.

یکی دیگر از شاهکار های نوشته مورد بحث، توضیحاتش در رابطه با تحلیل حاکمیت می باشد که بالاخره آن را "یکی از مسائل اساسی جنبش" قلمداد می کند. نویسنده سپس جهت پاسخگویی به این مساله اساسی مدعی می شود که: "حاکمیت نوین ارگان سازشی است میان خرده بورژوازی سنتی و بورژوازی لیبرال که پاره ای از نمایندگان سرمایه انحصاری نیز زیر پوشش لیبرالی در آن حضور دارند". به ادعای جزوه مزبور در این حاکمیت "خرده

بورژوازی سنتی که ... حامل تمایلات ضد امپریالیستی است"، "دست بالا را در حاکمیت دارد". به این ترتیب طرفداران چنین تحلیلی، خمینی و دار و دسته اش را نمایندگان خرده بورژوازی سنتی با تمایلات ضد امپریالیستی معرفی کردند و برای آن هویت ملی و مردمی قائل شدند. با این تحلیل، نویسنده با تأکید وظیفه سازمان خود می داند که "از مبارزه ضد امپریالیستی خرده بورژوازی حمایت" کند. این همه حرف اپورتونیست های رخنه کرده در سازمان چریکهای فدائی خلق بود که گام به گام از خمینی و جنایاتش حمایت کردند. فکر نمی کنم نیازی باشد که ما در اینجا نتایج عملی وخامت بار این مواضع را در زندگی واقعی نشان دهیم چرا که گذشت زمان خود بهترین فاکت ها را علیه این تحلیل رسوا نشان داده است.

پرسش: مواضع اعلام شده در آن جزوه به واقع موضع بیشتر دست اندرکاران آن زمان سازمان بود ولی آیا می دانید که این جزوه را چه کسی نوشته بود؟

پاسخ: بله. شنیدم که فردی به نام علیرضا اکبری شاندریز (جواد) این جزوه را نوشته، که همانطور که قبلا هم گفتم با فرخ نگهدار همفکری زیادی داشت و از قرار بعد از بهزاد کریمی مسئول شاخه کردستان آن سازمان شد. او در دوران شاه به دلیل ارتباط با یک محفل پرو چینی دستگیر شده بود و بعد از آزادی از زندان از جمله کسانی بود که با "عضوگیری ویژه" وارد سازمان چریکهای فدائی خلق شدند. علیرضا اکبری شاندریز همراه با همپالگی هایش در جریان انشعاب در درون آن سازمان در خرداد سال ۵۹ اکثریت را شکل دادند. بعد او به عنوان یک اکثریتی در "آشپتال" سازمان یعنی اسلحه زمین گذاشتن در کردستان به ضرر خلق رزمنده کرد و به نفع خمینی و دار و دسته اش نقش مهمی داشت. البته نتیجه خوش رقصی هایش برای جمهوری اسلامی هم داستان دیگریست.

ما را "آنارشپیست" معرفی کند. نویسنده در تحریف نظرات ما تا آنجا سقوط کرده بود که مدعی شده بود که گویا رفیق اشرف



بلافاصله بعد از سخنرانی فرماندهی حزب بعث عراق با ملا مصطفی بارزانی، رهبر حزب دموکرات کردستان در سال ۱۹۷۰ میلادی

در سخنرانی خود در رابطه با شهادی سیاهکل گفته است "آنها هیچ امیدی به این نداشتند که ادامه دهندگان راهشان آرزو های آنها را تحقق بخشند". بعد نویسنده بر مبنای این دروغ و تحریف آگاهانه گفته رفیق اشرف، شروع کرده بود کلی درباره امید داشتن آن رفقا و درک گویا نادرست رفیق اشرف از مبارزه طبقاتی سخن گفتن. حالا من عین گفته صریح رفیق اشرف در سخنرانی اش را در اینجا نقل می کنم که یک نمونه از تحریفات نویسنده آن جزوه را به عینه ببینید. رفیق اشرف در سخنرانی خود با صراحت گفته بود "آنچه شهادی ما را در راهشان مصمم و استوار نگه می داشت و اجازه می داد جان بر کف پا به میدان مبارزه بگذارند، عشق به خلق و ایمان به پیروزی راهشان بود. آنها هیچ امیدی به جز این نداشتند که ادامه دهندگان راهشان آرزو های آنها را تحقق بخشند". (تأکید از من است) می بینیم که نویسنده با حذف کلمه "جز" در صحبت رفیقمان برای خود فرصت میدان داری و عوامفریبی درست کرده است. من دیگر بیشتر از این به این تحریفات نمی پردازم چون اگر کسی بخواهد می تواند با مقایسه سخنرانی رفیق اشرف _ که در سایت سیاهکل موجود است _ و ادعاهای نویسندگان این جزوه که _ باز در اینترنت قابل دسترسی است _ موارد دیگر را باز یابد. منظورم از آوردن این نمونه برای این بود که نشان دهم اپورتونیسم اساسا بدون تحریف نظرات انقلابیون نمی تواند کارش را پیش ببرد.

نویسنده جزوه مزبور مدعی شده بود که دار و دسته حاکم بر سازمان دیدگاه های اولیه سازمان را "نفی دیالکتیکی" کرده و گویا حالا دیگر به اصول عام مارکسیسم-لنینیسم بازگشته و با رد گذشته، "غسل بدانیم این حرف ها را کسانی در اسفند سال ۵۸ می زنند که سازمانشان چند ماه بعد به دو دسته اکثریت و اقلیت تقسیم شد و بخش اکثریت با "غسل تعمید

مسئولین شاخه کردستان سازمان اپورتونیست شده به خصوص از کومه له شاکی بودند که چرا در میتینگ آنها "نه رسماً و نه عملاً کمترین حضور" را نداشتند اما هوادارانش در به وجود آوردن "وضع خاص" در مهاباد "نقش بسیار زیادی را ایفا" کرده اند؛ و نوشتند که آنها از کومه له دلگیرند که چرا مرکزیت این سازمان در مهاباد با "حضور مکانیکی اشرف و هوادارانش از فرستادن پیام به شاخه کردستان سازمان" خود داری کرده است و مدعی شده که: "ما درست نمی دانیم در اختلافات بین شما و اشرف دخالت کنیم". در پایان این نوشته آنها از کومه له خواسته بودند که: "با احساس مسئولیت سنگین تری شیوه های اصولی را در برخورد با متحدان خود در پیش گیرند!"

نوشته درج شده در ضمیمه ریگای گل شماره ۶، به روشنی فقدان ظرفیت انقلابی در برخورد با نیرو های دیگر و حد خشم اپورتونیست های حاکم بر سازمان مذکور نسبت به استقبال مردم از میتینگ مهاباد و موفقیت این مراسم را نشان می دهد. شدت خشم و غضب آنها از موفقیت میتینگ مهاباد به حدی بود که حتی از تمسخر برخی گروه ها هم خودداری نکرده و هر چه دل تنگشان می خواست بار آنها کردند. برای نمونه در رابطه با جبهه دمکراتیک نوشتند که آنها "موزیانه خصومت خود را با سازمان نشان" می دهند. دلیل این برخورد هم این بوده که جبهه دمکراتیک ضمن ارسال پیام برای مراسم ما برای مراسم آنها هم در تهران پیام فرستاده بودند و در مقابل اعتراض جریان منحنط کار هم گفته بودند: "هر دو را قبول داریم و باید که مطالعه برای تعیین نهائی «حقانیت» یکی از آنها ادامه یابد".

خلاصه مطالعه این مواضع بروشنی بار دیگر نشان می دهد که اپورتونیسم حاکم بر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران همانطور که در مناسبات درونی فاقد هر گونه ظرفیت دمکراتیک بود در مناسبات با گروه های دیگر نیز، چون خود را در قدرت می دید، همین خصوصیت غیردموکراتیک را بروز می داد.

پرسش: درسته، حتی از اسمی هم که روی جزوه شان گذاشته بودند (اشرف دهقانی: بازمانده ای از دوران کودکی)، هدف سرکوبگرانه شان مشخص است. لطفاً کمی درباره مواضع این جزوه بگوئید؟

پاسخ: این جزوه هم مانند دیگر مطالب نوشته شده از سوی دار و دسته منحنط حاکم بر سازمان، در واقعیت حرفی برای گفتن نداشت و بیشتر با تاسی از شیوه های منحنط حزب توده با تحریف نظرات و مواضع ما در تلاش بود که مرکزیت اپورتونیست سازمان را محق جلوه داده و

برای رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی.

پرسش: از "قیاده موقت" اسم بردید. آیا منظور از "قیاده موقت" همان نیرو های طرفدار بارزانی می باشند؟

پاسخ: بله. "قیاده موقت"، همان حزب دمکرات کردستان عراق است که هم اکنون هم در کردستان عراق به واقع بخش بزرگی از قدرت دولتی را در دست دارد. جریان فوق پس از بند و بست بین رژیم شاه و حکومت عراق و آشپیتال در کردستان عراق در آن برهه، نیروهای باقی مانده اش را هم تحت کنترل رژیم شاه، به ایران منتقل کرد و در ایران برای خودش دم و دستگاهی داشت، می دانید که پس از آشپیتال ملا مصطفی بارزانی در زمان رژیم شاه ساواک نیرو های این جریان در ایران را به خصوص در کرج مستقر کرده بود. بعد از قدرت گیری جمهوری اسلامی اینها در زیر پوشش این رژیم قرار گرفتند. با توجه به این واقعیت که پس از قیام بهمن مبارزات خلق کرد علیه جمهوری اسلامی در سراسر کردستان ایران شدت گرفت در آن سالها "قیاده موقت" در معیت پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی در یک جبهه به کار ضد خلقی تعرض و ضربه زدن به نیروهای جنبش خلق کرد ایران مشغول بود. به همین دلیل هم ارتباط حزب توده با چنین نیرویی بسیار طبیعی است و با ماهیت این حزب همخوانی کامل دارد.

(ادامه دارد)

زندانیان آن دوران گفته اند، اکبری شانیدز در زندان یکی از توابعین جمهوری اسلامی شد. البته برخی اکثریتی ها در سال های اخیر تلاش کرده اند که خوش رقصی های وی در اوین را لاپوشانی کنند. اما تا جایی که در خاطرات زندانیان آزاد شده دیده شده وی در اوین در خدمت به سرکوبگری های جمهوری اسلامی، مصاحبه تلویزیونی هم کرده بود. **خوش رقصی های وی به عنوان یک اکثریتی برای دژخیمان جمهوری اسلامی در اوین تا آن حد بود که حتی محمد علی عموی که به عنوان یکی از اعضای رهبری حزب توده در زندان تواب شده و به همکاری با جمهوری اسلامی می پرداخت؛ در خاطراتش (صبر تلخ) در پاسخ به این سوال که: "بعد از پخش تلویزیونی اعترافات شما، آیا از بچه های سازمان "اکثریت" هم اعترافاتی پخش شد؟" پاسخ می دهد: "بله، هم از انوشیروان لطفی چیزی پخش شد، هم از یکی از رفقای سازمان اکثریت که عضو مرکزیتشان بود، به گمانم نامش اکبری بود. نمی دانم فشار چقدر بود که متاسفانه او یک مقدار در این زمینه زیاده روی داشت!". حالا شما آن هم وقتی از زبان عمومی که خود در چنین مصاحبه هایی شرکت کرده بود مطرح می شود، چه می توانست باشد! یعنی خوش رقصی زیاده از حد**

پرسش: خوش رقصی ها؟! لطفاً منظورتان را واضح تر توضیح بدهید. نتیجه "خوش رقصی" های این فرد مسئول در رأس آن سازمان چه بود؟

پاسخ: علیرضا اکبری شانیدز با اسم مستعار جواد جدا از نقشی که همراه با دیگر رهبران جریان منحن کار، قبل از انشعاب آن سازمان به اقلیت و اکثریت، در انحراف سازمان و کمک به تحکیم پایه های رژیم جمهوری اسلامی داشت، به عنوان مسئول شاخه کردستان در خلق سلاح نیرو های سازمان در کردستان از هیچ رذالتی کوتاهی نکرد. در آن مقطع بسیاری از مردم کردستان همچون سایر نقاط ایران طرفدار فدائی بودند. اکبری از این موقعیت برای تشویق مردم کردستان به گذاشتن اسلحه بر زمین و عدم جنگ با رژیم جمهوری اسلامی سود جست. اما تبلیغ و اقدامات او برای آشپیتال خلق کرد، خلق ستمدیده ای که با همه وجود خواهان تغییر شرایط زندگی بسیار مصیبت بار خود بود، افکار عمومی را علیه سازمان آنها برانگیخت و باعث شد که ضربه بزرگی به محبوبیت نام فدائی در کردستان زده شود. اما در مورد نتیجه خوش رقصی های فرد مذکور تا آنجا که امروز آشکار شده وی با کمک حزب توده و استفاده از امکانات "قیاده موقت" قصد خروج از ایران را داشت که در شرایطی که رژیم حاکم وحشیگریش به حدی بود که به قول معروف تر و خشک را با هم می سوزاند، توسط پاسداران جمهوری اسلامی دستگیر و به اوین منتقل شد. تا جایی که

دفاع از "چپ انقلابی" تنها با بیان واقعیت.... از صفحه ۱۵

بعد از آن که در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۵۸ اعلامیه ای تحت عنوان شرکت در مجلس خبرگان فریب توده هاست با نام چریک های فدایی خلق ایران منتشر شد، و در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۵۸ نیز چریک های فدایی خلق ایران جزوه ای در همین رابطه منتشر کردند و توضیح دادند که چرا شرکت در مجلس خبرگان، فریب توده هاست، با توجه به این که انتشار این جزوه توجه افراد زیادی را جلب کرد غاصبین نام سازمان ما در نشریه کار شماره ۲۶ به تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۵۸ نوشتند: جزواتی که به امضای چریک های فدایی خلق توسط اشرف دهقانی منتشر می شود ربطی به سازمان چریک های فدایی خلق ندارد.

با تأمل روی فاکت های نوشته شده در بالا و مواردی هم که در این مطلب کوتاه به آنها اشاره نشد اما در اسناد جنبش در دسترس است می توان دید و متوجه شد که کدام جریان در آن شرایط به وظیفه کمونیستی خود عمل کرد و پرچم چپ انقلابی را بر افراشته نگاه داشت. این جریان همانا تشکیلات چریکهای فدائی خلق ایران است که امروز نیروهای راست درست همانند آن زمان می کوشند وجود آن را نادیده بگیرند. نویسندگان "به نام دادگاه، به کام چپ ستیزان" هم به هر ترفندی متوسل شده اند تا نامی از این تشکل کمونیستی نبرند. سازمان چریک های فدایی خلق در آستانه قیام بهمن همان سازمانی نبود که احمدزاده ها، پویان ها، مفتاحی ها، زیرم ها و صادقی نژادها، دهقانی ها و در آن فعالیت انقلابی می کردند. اما نویسندگان مطلب فوق و افراد ضد کمونیستی چون مصداقی این واقعیت تاریخی را لاپوشانی می کنند.

در دوره بعد از قیام بهمن این سازمان به اصطلاح چریک های فدایی خلق ایران که هنوز به اقلیت و اکثریت منشعب نشده بود، جمهوری اسلامی را خرده بورژوا و ضد امپریالیست ارزیابی می کرد و در این ارزیابی نادرست هم تنها نبود بلکه همراه با دهها سازمان ریز و درشت به اصطلاح چپ دیگر و همگام با سازمان مجاهدین که در آن زمان کعبه آمال برخی از هتاکان کنونی بود، نقش خود را در تحکیم پایه های جمهوری اسلامی ایفاء کردند.

به باور من برای دفاع از چپ باید واقعیت را همان گونه که بود به اطلاع نسل جوان رساند. اینکه سلطنت طلبان و مغرضین می کوشند قدرت گیری خمینی را به حساب کمونیستها و چپ انقلابی بگذارند نباید ما را به بیراهه برد باید به جوانان گفت که اساساً در آن زمان چپ ها چنین قدرتی نداشتند که بتوانند خمینی را به قدرت برسانند. این مهره سرسپرده سرمایه داران را نه چپ ها بلکه امپریالیستها به بر سر قدرت نشانده و به مردم ایران تحمیل کردند.

مراد تبریزی بهمن ۱۴۰۰

زنده باد خلق رزمنده کرد که برای آزادی می جنگد!

بفهمد باید به نشریات خود آنها رجوع کند تا متوجه شود که مثلا در رابطه با مضحکه های انتخاباتی جمهوری اسلامی و تسخیر سفارت آمریکا و قیام مردم تبریز در آذر ۵۸ و بعد تر جنگ ایران و عراق آنها چه می گفتند و چگونه فعالیت سیاسی خود را در رابطه با این رویدادها پیش می بردند.

با توجه به اینکه بعد از روی کار آمدن دار و دسته خمینی مهمترین مساله جامعه و جنبش انقلابی تحلیل ماهیت رژیم جانشین سلطنت پهلوی بود و بدون پاسخگونی به این امر امکان شرکت آگاهانه در انقلاب ممکن نبود در آغاز این بحث به این می پردازم که سازمان چریکهای فدائی خلق به این مهم چگونه پاسخ داد.

واقعیت این بود که امپریالیستها برای سرکوب انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ در کنفرانس گوادلوپ دار و دسته خمینی را برای هدایت ماشین دولتی انتخاب کردند. امروزه اسناد و مدارک زیادی در دسترس همگان قرار گرفته که نشان می دهند جمهوری اسلامی حاصل نشست گوادلوپ است نه این که نتیجه پیروزی انقلاب کارگران و زحمتکشان باشد. امپریالیست ها با هدف حفظ ارتش ضد خلقی و ادامه استخراج و صدور نفت، سرکوب کمونیستها و آزادیخواهان و کلا جلوگیری از ادامه انقلاب کارگران و زحمتکشان، جمهوری اسلامی را توسط خمینی در ایران بر پا کردند. اما در زمان این بند و بست در میان بالایی ها، قیام توده ها در ۲۱ بهمن ۵۷ آغاز شد و با وجود مخالفت خمینی و دارو دسته اش، توده ها قیام را در بیست و دو بهمن ادامه دادند، قیامی که چپ ها و هواداران فدائی در آن نقشی بزرگ داشتند. پس از آن ارتش اعلام بیطرفی کرد و سپس به خمینی تسلیم شد و اسلامی گردید و قیام فروکش کرد. در این جا سؤال پیش می آید که چرا ارتش نه به مردم قیام کننده، بلکه به مخالف قیام یعنی خمینی تسلیم شد؟

قیام توده ها به ارتش ضربه زد و تعدادی از مردم مسلح شدند و درست به خاطر این قیام و قرار گرفتن اسلحه در دست مردم، مدتی یک دموکراسی نیم بند به خمینی تحمیل گردید که خمینی مجبور شد برای کنترل آن به عوام فریبی اش شدت بیشتری بخشد. اما سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به جای درک این واقعیت و توجه به ساخت اقتصادی ایران و طبقه حاکمه در ابتدا از ارائه یک تحلیل عینی از ماهیت رژیم جدید سر باز زد و وقتی مجبور شد تحلیلی ارائه دهد قدرت دولتی را نتیجه همکاری خرده بورژوازی و بورژوازی لیبرال معرفی کرد و در عمل عجز و ناتوانی خود را در شناخت ماهیت رژیم مقابل چشم نیروهای آگاه

دفاع از "چپ انقلابی" تنها با بیان واقعیت. ممکن است!



بهمین در ایران واقعی نبودن و نا کاملی این لیست و به تبع از آن جدیت و درجه احساس مسئولیت نویسندگان مطلب فوراً روشن می گردد. چرا که نام برخی جریانات در آن قید نشده مثل چریکهای فدائی خلق ایران و اتحادیه کمونیستهای ایران و... برعکس نام محافظی به عنوان "چپ انقلابی" درج شده که اتفاقاً در آن دوران زیاد مطرح نبودند، مانند اتحاد مبارزان کمونیست که در ابتدا نامش سه سند بود که خود را هوادار یکی از شاخه های مجاهدین مارکسیست شده معرفی می کرد. نویسندگان این نامه سپس مدعی شده اند که "سازمان پیکار، کومله، رزمندگان، اتحاد مبارزان کمونیست که همه آنها عمده نیرو های موسوم به خط سه بودند" از همان ابتدا خمینی، روحانیت و حتی لیبرال های دولت موقت و سپس دولت بنی صدر را ضد انقلابی و در صف دشمنان طبقاتی کارگران و مردم می دانستند و فعالیت سیاسی خود را متمرکز بر افشاء و مبارزه با آن ها می کردند". اما اگر کسی به نشریات این جریانات در آن سالها مراجعه کند بروشنی متوجه می شود که بیشتر آنها نتوانستند درکی واقعی از ماهیت جمهوری اسلامی ارائه داده و راه درست مبارزه با این رژیم سفاک را نشان دهند. برای نمونه در حالیکه در واقعیت دولت بعد از قیام نماینده بورژوازی وابسته بود اینها از قدرت گیری "خرده بورژوازی" سخن می گفتند که همراه با "بورژوازی لیبرال" قدرت دولتی را بعد از قیام بهمن قبضه کرده است.

با توجه به اینکه در آن زمان نیروی اصلی چپ در سراسر ایران که توسط انبوهی از توده ها حمایت می شد و در مینینگ هایش چند صد هزار نفر شرکت می کردند سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بود در این مطلب بر شناخت مواضع این جریان متمرکز می شوم. با این تذکر که اگر کسی می خواهد مواضع نیرو های خط سه و امثال سازمان پیکار را در آن زمان

اخیرا شاهد تبلیغات چپ ستیزانه عده ای معلوم الحال در کلاب هاوس و تکرار این تبلیغات بی ارزش در تلویزیون میهن توسط فردی همچون ایرج مصداقی مجاهد سابق که در سالهای اخیر نشان داده که به عنوان یک طرفدار آلترناتیو سلطنت از هیچ فرصتی برای تبلیغ علیه چپها و کمونیستها نمی گذرد، بودیم. این جماعت، دادگاه جنایتکاری به نام حمید نوری در سوئد را به وسیله ای برای فحاشی به چپ بدل نموده و همچون بقیه سلطنت طلبان و ضد کمونیستها می کوشند قدرت گیری خمینی را به حساب سیاستهای چپ انقلابی بگذارند تا بتوانند علیه چپ ها از کینه به حق مردم نسبت به جمهوری اسلامی سود جویند. در حالیکه امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که دار و دسته خمینی را امپریالیستها برای سرکوب انقلاب مردم ما به قدرت رساندند و توافق جهت این امر هم در کنفرانس گوادلوپ قطعی شد.

از طرف دیگر، در پاسخ به این تبلیغات مغرضانه در دی ماه امسال (۱۴۰۰) عده ای تحت عنوان "جمعی از هم بندان دهه شصت" در اعتراض به اراجیف ایرج مصداقی مبنی بر اینکه "چپ درمانده و وامانده است" یا "چپ" نفس های آخرش را می کشد، مطلبی تحت عنوان "به نام دادگاه، به کام چپ ستیزان" نوشته و به ادعای خود تلاش کرده اند که از چپ دفاع کنند. اما مطالعه نوشته آنها نشان می دهد که نه تنها نتوانسته اند ادعای خود را متحقق کنند، بلکه بر عکس با برخورد انحصار طلبانه برخی حقایق تاریخی را نیز تحریف نموده اند. برای نمونه نوشته اند که "عمده نیروهای چپ انقلابی در مقطع انقلاب و همان یکی دو سال اول که رژیم پایه های خود را محکم می کرد عبارت بودند از سازمان پیکار، کومله، رزمندگان، اتحاد مبارزان کمونیست (سهند)، سازمان چریک های فدائی خلق و راه کارگر". با نگاهی به شرایط سیاسی پس از قیام

این نمونه ها تنها مشتی از خروار ها مواضع سازشکارانه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران دوره بعد از قیام بهمن و سازمان های مشابه می باشد. اما در جامعه آن زمان ایران تنها چنین جریانانی حضور نداشتند. باید تاکید کنم که در صحنه مبارزه ایران یک جریان انقلابی با نام چریکهای فدائی خلق ایران وجود داشت. این نیرو به محض اعلام موجودیت دو باره خود برعکس جریانات سازشکار، رژیم جدید را وابسته به امپریالیسم و حافظ نظام سرمایه داری وابسته ارزیابی نمود و طی ده ها جزوه و کتابی که منتشر کرد توضیح داد که جمهوری اسلامی نماینده بورژوازی وابسته بوده و در نتیجه یک رژیم ضد انقلابی و ضد خلقی می باشد؛ و درست بر اساس همین تحلیل علمی و انقلابی اعلام کرد که هرج و مرج کنونی به معنی استقرار دیکتاتوری نیست بلکه وضع به وجود آمده موقتی است و دیر یا زود اختناق به ناکزیر بر جامعه برخواهد گشت. چریکهای فدائی خلق با این تحلیل وظیفه کمونیست ها در آن شرایط را سازماندهی مسلح توده ها برای مقابله با یورش امپریالیسم و دست نشاندهانش اعلام کردند. آنها گفتند که مبارزه مسلحانه را تنها راه رهایی می دانند اما تنها شکل مبارزه نمی دانند بلکه باید در مبارزات توده ها در هر شکلی که جریان دارد شرکت کرد و آن مبارزات را ارتقاء داد.

در مرداد ماه ۱۳۵۸ حزب الهی ها به روزنامه آیندگان هجوم بردند، چریک های فدایی خلق اعلامیه ای پخش کردند و ضمن محکوم کردن این عمل ضد انقلابی اعلام کردند: که تا جمهوری اسلامی در قدرت است نه از آزادی مطبوعات خبری خواهد بود و نه از آزادی های دیگر. اما غاصبین نام سازمان در مقابله با مواضع انقلابی چریکهای فدائی خلق در نشریه کار ارگان خود شماره بیست و نه در ۲۹ مرداد ۱۳۵۸ نوشتند: ما حق نداریم هم چون گروه اشرف دهقانی چنین صحنه هایی را که می بینیم دچار احساسات شویم.

شاید بد نباشد برای کسانی که می خواهند از چپ انقلابی دفاع کنند یاد آوری کنم که یکی از رذالت های جمهوری اسلامی تغییر مجلس موسسان به مجلس خبرگان بود اما جریانی که در مقابل این اقدام بطور واقعی ایستاد و در رای گیری مجلس خبرگان شرکت نکرد و دست به افشاکاری در مورد این مجلس زد از جمله چریک های فدایی خلق ایران بودند که آن را تحریم کردند.

ادامه در صفحه ۱۳

به اعتراف ستادانشینان ضد کارگر علیرغم عدم اعتماد به حکومت مذهبی در شرایطی که از طرف آن سازمان پشتیبانی نشدند، به اجبار اعتصابشان را شکستند.

۲- در سی تیر ۵۸ توسط سازمان به اصطلاح چریک های فدایی خلق ایران فراخوان برای تظاهراتی داده شده بود که قرار بود در دانشگاه تهران برگزار شود. اما رهبران این جریان در جهت تحقق وحدت کلمه با خمینی، به زیر پرچم روحانیت رفته و این تظاهرات را لغو و مردم را به شنیدن سخنرانی طالقانی در میدان بهارستان دعوت کردند.

۳- ۲۱ اسفند ۵۷ سازمان مزبور نامه ای ستایش آمیز به بازرگان نوشته و دولت او را ملی خواند.

۴- خود رهبر خوانده های این سازمان، مبارزات خلق ترکمن را به بهای شرکت در چند مناظره تلویزیونی به شکست کشاندند و با سازشکاری های خود به جمهوری اسلامی امکان دادند تا به راحتی چهار نفر از رهبران ترکمن را تحت رهبری خلخالی جلا ر بوده و آن ها را تیرباران کرده و بدن های سوراخ شده شان را زیر پل رها سازند و بدین وسیله امکان سرکوب هر چه شدید و خونین خلق ترکمن را فراهم کردند، رهبران خلق ترکمن زنده یادان "توماج، مخوم، واحدی و جرجانی" بودند که بعد ها خلخالی اعتراف کرد که آنها را کشته است.

۵- بستری شدن خمینی در اواخر دی ماه و اوائل بهمن ۵۸ در بیمارستان موقعیت جدیدی برای سازشکاران ایجاد نمود که به این مناسبت اعلامیه ای بدهند که در آن آرزوی سلامتی خمینی را خواستار شدند.

۶- مردم آذربایجان و تبریز به این دلیل به پا خواسته بودند که شاهد بودند که رژیم تازه روی کار آمده قصد تغییر در شرایط اقتصادی- اجتماعی ظالمانه حاکم را ندارد. اما سازمان به اصطلاح چریکهای فدائی خلق همراه با سازمان پیکار و سازمان های مشابه آن حرکت توده ای را به صرف حضور نیروهای خلق مسلمان در آن محکوم نموده و بر اساس یک تحلیل من در آوردی که گویا شریعتمداری نماینده بورژوازی لیبرال است و خمینی خرده بورژوا و ضد امپریالیست است، همه تلاش خود را برای باز داشتن مردم از مبارزه علیه خمینی به کار بردند. نتیجه کار آنها خدمت به جمهوری اسلامی و تحکیم پایه های این رژیم ضد خلقی بود.

۷- در کردستان به رغم حمایت توده ای که در اثر مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق به دست آمده بود، به خلق کرد پشت کرده و به نفع رژیم جمهوری اسلامی خواستار خلع سلاح مردم شدند.

جامعه به نمایش گذاشت. سیر رویداد ها نشان داد که رهبری اپورتونیست سازمان به جای تحلیل مشخص از شرایط مشخص دنبال نظراتی است که تمایلات عملی اش را پاسخ دهد. به خصوص که به دنبال قیام بهمن فعالیت سازمان های سیاسی علنی شد، هر کدام یک دفتر و یا ستاد برپا کردند و علناً مبارزه سیاسی می کردند. معلوم شد که برای رهبری آن زمان سازمان حفظ همین فعالیت علنی ارجحیت داشت. اعمال و موضع گیری هایش نیز نسبت به خمینی و رژیمش نشان می داد که سازمان چریک های فدایی خلق همان سازمانی نیست که اعضای آن با رهنمودهای کتاب "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" رفیق پویان و "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" رفیق مسعود احمدزاده شروع به فعالیت نمودند و در بستر مبارزه مسلحانه نیروهای فداکار و انقلابی، این سازمان را به بزرگترین سازمان کمونیستی در خاورمیانه ارتقاء داده بودند و از محبوبیت میلیونی از طرف کارگران و زحمتکشان برخوردار بودند.

فقدان تحلیل علمی از ماهیت رژیم جدید بطور طبیعی این سازمان بزرگ را به روزمرگی انداخت. رهبری با هر اتفاق جدیدی که در آن سالها رخ می داد موضعی می گرفت که تنها پاسخگوی تمایلات عملی اش باشد.

در این جا به برخی از این مواضع اشاره می کنم با تاکید بر اینکه این جریان در شرایطی که رادیکالیسم بر کل جامعه حاکم بود در برخورد با رفراندم ۱۲ فروردین با عدم شرکت در این همه پرسی موضعی درست و اصولی گرفت. البته در همان زمان به نادرست قدرت گیری دار و دسته خمینی را پیروزی انقلاب اعلام کرد و شعار در "بهار آزادی جای شهدا خالی است" را سر داد.

۱- کارگران مبارز ایران که قبل از قیام پنجاه و هفت اعتصاب کرده و برای بهبود شرایط زندگی شان تلاش می کردند، بعد از قیام نیز برای رسیدن به خواسته هایشان اعتصاب را ادامه دادند. خمینی و بازرگان از کارگران خواسته بودند که اعتصاب شان را شکسته و به سر کار برگردند. اما کارگران به علت این که به خواسته هایشان نرسیده بودند از شکستن اعتصاب و شروع به کار اجتناب کردند. در چنین شرایطی کارگران خواهان رهنمود از سازمان چریکهای فدائی خلق شدند. غاصبین نام سازمان ما هم، نمایندگان کارگران تهران و حومه را به ستاد فدایی دعوت کرده و تنها بعد از برگزاری چند جلسه گفتگو با کارگران توانستند از نفوذ و اعتبار سازمان پر افتخار چریکهای فدائی خلق در نزد کارگران (که آنها تابلویش را به دست داشتند) استفاده کرده و با این "تضمین" که خمینی طرفدار کارگران است و به خواسته هایشان رسیدگی خواهد کرد، آن ها را تشویق به شکستن اعتصاب خود بنمایند و کارگران نیز

شمسی رسوائی این کار در میان مردم آنقدر بالا گرفت که مردم با تمسخر نام غلامعلی حداد عادل را هم به فارسی برگرداندند و به او می گفتند: "نوکر شیر خدا آهنگر دادگر". به خاطر دارم که حتی در برنامه های طنز که از تلویزیون پخش می شد واژه های اختراعی موسسه یاد شده مورد تمسخر قرار می گرفتند. یک طنز مربوط به جمله معروف جلال الدین کزازی یکی از اعضای فرهنگستان فارسی بود که گفته بود زین پس به جای واژه ... واژه ... را به کار می بریم.

در اینجا نمونه هایی از واژه های اختراعی در رژیم جمهوری اسلامی که سعی شده به جای واژه های متداول در میان مردم به کار گرفته شوند را با هم مرور می کنیم:

دسر: پی غذا "عزیزم، راستی پی غذایت را بعد از غذایت بخور".

بلوتوت: دندان آبی "عزیزم، هر چه می کردم دندان آبی را پیدا نمی کنم"

پیتزا: خمیراک "امروز از بقالی محل ۲ بسته خمیراک خواستم اما او به من ماکارونی داد".

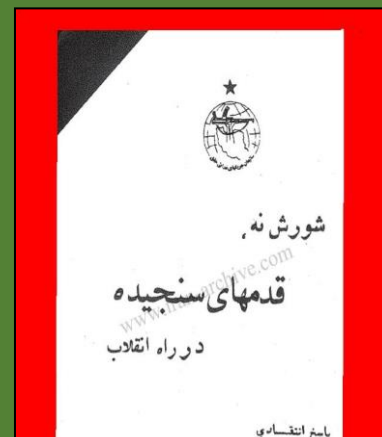
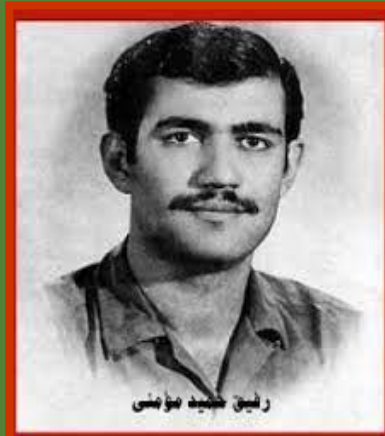
چت روم: کپ سرا و تیلت: رایانک مالشی "تو با من به کپ سرا بیا تا با رایانک مالشی سخن بگویم".

البته با توجه به کار بردن چنان کلمات اختراعی فرهنگستان مزبور از رسانه های دولتی و همچنین از رسانه های خارجی که حتما می کوشند واژه های به کار برده شده در رسانه های جمهوری اسلامی را به کار ببرند، برخی از واژه های ساخته شده توسط موسسه فرهنگی جمهوری اسلامی به مرور اگر نگوئیم در میان همه مردم ولی به هرحال جا افتاده اند، همانند: **سوپرستار (واژه انگلیسی)؛ آبرستاره اس ام اس (واژه انگلیسی)؛ پیامک انیمیشن (واژه انگلیسی)؛ پویانمایی ایمیل (واژه انگلیسی)؛ رایانامه بروشور (واژه فرانسوی)؛ دفترک هلی کوپتر (واژه فرانسوی)؛ بالگرد انویان (واژه آلمانی)؛ بزرگراه انوماسیون (واژه فرانسوی)؛ خودکارسازی**

لازم به ذکر است که فرهنگستان ادب و زبان فارسی جمهوری اسلامی از چندین گروه تشکیل شده است که عبارتند از: گروه دانشنامه زبان و ادب فارسی، گروه دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، دستور زبان های ایرانی، فرهنگ نویسی، زبان و رایانه، گویش شناسی، نشر آثار و گروه واژه گزینی که به موازات این گروه های تخصصی، گروه های دیگر نیز تحت عنوان نظام اطلاع رسانی و نشر فعالیت دارند.

در اینجا باید به این نکته هم توجه کنیم که از آنجا که به قول مارکس فرهنگ مسلط در جامعه فرهنگ طبقه حاکم است، شاهدیم که جوانانی هم بدون آن که نسبت به

زبان قرارداد فردی یا قرارداد اجتماعی!



امروز شاهدیم که آنها با روش های غیر علمی و من در آوردی سعی می کنند هر کلمه ای که به نظرشان عربی است یا ریشه عربی دارد را از زبان فارسی حذف کنند. برای همین منظور **جمهوری اسلامی در سال ۶۸ اقدام به از سر گیری کار موسسه ای تحت نام فرهنگستان زبان و ادب فارسی کرد. این فرهنگستان بیشتر در سال ۱۳۰۳ توسط رضا شاه با همان اهدافی که بدان ها اشاره شد کار خود را آغاز کرده بود. حال این موسسه دوباره تأسیس شده با ادعای تلاش برای ارتقا و ابغای زبان فارسی که از آن به عنوان زبان دوم جهان اسلام و کلید بخش عظیمی از ذخایر ارزشمند علمی و ادبی تمدن اسلامی نام می برد می کوشد حتی دست به اختراع کلمات جدید و نامانوسی بزند تا با جایگزین کردن این کلمات به جای کلمات مانوس و متداول در میان مردم، به خیال خود فارسی را از آمیختگی با زبان های دیگر مردم ایران به اصطلاح نجات دهد. این موسسه با این کار کلماتی که اتفاقا در بین مردم فارس زبان رواج پیدا کرده و کاملاً قابل درک و مفهوم هستند را کنار گذاشته و با معادل سازی های من در آوردی مهر تاییدی به نظریات شوونیسمی و بی پایه و اساس خود زده و در مقابل زبان که راه ارتباط انسان هاست اخلال ایجاد می کند. در سال های پیشین عملکرد اعضای این موسسه که معروف ترین آنها غلامعلی حداد عادل _ که در دوره های مختلف ریاست این انجمن را بر عهده داشته _ بسیار ناشیانه با ساختن کلماتی که بیشتر موجب تمسخر افراد جامعه شدند دستاویزی برای شوخی و خنده مردم گشتند. اغلب واژه های ساخته شده به قدری نامانوس بودند که نه تنها در میان مردم جایی باز نکردند بلکه بر عکس حالتی طنزگونه به خود گرفتند. مردم منطق درستی در این کار نمی دیدند و نمی توانستند با کلمات به طور مصنوعی ساخته شده، ارتباط برقرار کنند. در دهه هفتاد**

زبان و ادبیات هر کشور وسیله و راهی برای برقراری ارتباط بین مردم آن کشور می باشد. در زمان های بسیار دور از تاریخ بشر که انسان ها قادر به تکلم نبودند با حرکات بدن خود با یکدیگر ارتباط می گرفتند. انسان با تکامل اجزای بدن از جمله زبان، وارد مرحله جدیدی از زندگی خود شد و توانست کلمات را کشف کند و آواهای بی معنا را که از گلوئی خود بیرون می آمد به صورت قراردادی مفهوم ببخشد و از آن طریق با سایر انسان ها در تعامل قرار بگیرد. این انقلاب بزرگی در تکامل بشر بود. البته در اینجا ما به چگونگی ابداع زبان کاری نداریم، قصد از طرح این موضوع آن بود که تأکید کنیم که زبان وسیله ای در خدمت تسهیل ارتباط انسان ها با یکدیگر بوده و می باشد.

تلاش من بیشتر بر این است که با استناد به کتاب ارزشمند چریک فدائی خلق، رفیق حمید مومنی کتاب "شورش نه، قدم های سنجیده در راه انقلاب" توجهات را به تلاش هایی که امروز در جهت اشاعه شوینیسم تحت عنوان خالص کردن زبان فارسی صورت می گیرد، جلب کنم.

رواج شوینیسم فارس و سرکوب دیگر زبان های موجود در ایران به خصوص زبان ملت ترک و عرب در جامعه ما دارای سابقه تاریخی است. این سابقه به دوره رضا شاه برمی گردد. در دوره رضا شاه شوینیسم وحشتناکی بر جامعه ایران حاکم شد. رضاشاه کوشش کرد که زبان فارسی را به زبان مسلط در ایران تبدیل کند و برای این منظور با خشونت هرچه تمام تر در صد حذف زبان سایر خلق های ایران بر آمد. در این دوره به خصوص زبان های ترکی و عربی مورد تحقیر و سرکوب شدید قرار گرفتند و سعی در منسوخ کردن این زبان ها شد. این برخورد شوونیستی، امروز در رژیم جمهوری اسلامی شدت بیشتری یافته و شوونیست های فارس در دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی با شدت بیشتری کار رضا شاه را دنبال می کنند.

ارتش سرخ و غیره دارد. من در اینجا صرفاً به بخشی که رفیق مومنی در مورد زبان کتاب شورش نوشته و آن را مورد انتقاد قرار داده است، می پردازم. در فصل "زبان"، قرارداد فردی یا قرارداد اجتماعی؟" رفیق مومنی با شیوه کاملاً علمی به این موضوع می پردازد. با توجه به این که در حال حاضر در رژیم جمهوری اسلامی به غیر علمی ترین شکل با زبان فارسی و کلمات موجود در این زبان برخورد می شود، این فصل امروز از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

رفیق مومنی در درجه اول به موضوع زبان به کار رفته در کتاب "شورش" می پردازد و از اینکه نویسنده کتاب شورش از یک زبان جدید برای بیان نظریات خود استفاده کرده که با زبان رایج در میان مردم عادی کاملاً متفاوت است، او را مورد انتقاد قرار می دهد. واضح است که موضوع بحث ما در اینجا کتاب شورش نیست. اما با آموزش های رفیق مومنی در رابطه با آن کتاب می توان نادرستی کار کسانی را هرچه بیشتر آشکار کرد که امروز به میل خود دست به جایگزینی واژه های رایج در زبان فارسی با واژه های منسوخ در این زبان می زنند.

رفیق مومنی در آغاز توضیح می دهد که نوع نگارش کتاب و استفاده از کلمات و واژگان درست به چگونگی درک مطالعه کننده کتاب ارتباط مستقیمی دارد و نشان می دهد که نویسنده کتاب شورش سعی کرده با حذف واژگان عربی و جایگزینی واژگان فارسی بعضاً یک کلمه بی معنا و غیر قابل درک را جایگزین کلمات رایج و جا افتاده و قابل درک کند و از این رو نویسنده کتاب شورش را پیرو کسروی می داند با این فرق که کسروی هدف و نیت درستی از کار خود داشت و مسأله اش مانند شجاعیان زنده کردن زبان "نیاخاکی" نبود.

در کتاب شورش نویسنده سعی کرده کلمات و واژه های به طور کلی بیگانه را از زبان فارسی حذف کند. ولی با این کار در حقیقت زبان فارسی به عنوان یک سیستم منظم از کلمات که در طول تاریخ با تکامل اجتماعی انسان در بخشی از جامعه انسانی شکل گرفته و به صورت آنچه که امروز هست رسیده، از هم پاشیده شده و به جای آن یک زبان ساختگی و مصنوعی قرار گرفته که شیرازه معنایی جملات را از میان برده و در ساختار جمله تفاوت معنایی هم ایجاد کرده. با مطالعه کتاب رفیق مومنی این سئوالات برای هر کسی مطرح می شود که در حقیقت ضرورت این حذف و اضافه ها در زبان چیست؟ آیا در شرایطی که همگان می توانند با زبان رایج در جامعه سخن بگویند و درک کاملی از موضوعات پیدا کنند آیا باز هم استفاده کردن و ساختن کلمات فارسی ضروری است؟ آیا زبان رایج را یک فرد به تنهایی می تواند تغییر بدهد؟ اساساً اشکال ورود کلمات بیگانه به هر زبانی در اینجا مشخصاً زبان فارسی چیست؟؟؟

این مورد می نویسد که احمد کسروی "دانشمند و مورخ نوحه خواه بورژوا بود که در عصر انحطاط روابط تولید فنودالی و هنگامی که بورژوازی به عنوان یک عامل فعال در عرصه اقتصاد، علم و سیاست در جامعه ایران تازه داشت ظهور می کرد، می زیست. کسروی معتقد بود که واژه های عربی، زبان فارسی را به عنوان یک وسیله انتقال دهنده دقیق مفاهیم، ناتوان ساخته و آن را به یک وسیله بازی و سرگرمی فضل فروشانه تبدیل کرده است. او قصد داشت در مقابل عرب زده های فضل فروش آن روزگار که زبان به قول خودشان ادبی را نه رکن اساسی فرهنگ یک ملت، بلکه وسیله تفریح و سرگرمی اشرافی خود می دانستند واکنشی نشان بدهد. حتی به طور گسترده تر کار او واکنشی بود در مقابل عرب زدگی روشنفکران فنودال که در طول هزار سال زبان مکتوب فارسی را با لغات و ترکیبات قلمبه سلمیه عربی آغشته بودند و هدفشان این بود که این زبان را از توده ها که آفریننده آن هستند جدا کنند"... اما به هر حال چون کسروی از زبان شناسی علمی چیزی نمی دانست و در ضمن از جامعه شناسی هم اطلاعی نداشت، در نتیجه تشخیص نداد که خالق واقعی زبان خود توده ها هستند. و به جای اینکه به زبان عامیانه زنده زمان روی بیاورد به لغات منسوخ و مرده زبان پهلوی، و فارسی باستان و همچنین لغات من در آوردی متوسل شد. در حقیقت هدف کسروی راسیونالیزه کردن زبان بود. یعنی خرد گرایی که البته با شکست مواجه شد چون روش کارش نادرست بود و به جای استفاده از زبان رایج بین مردم سعی کرد از کلمات قدیمی مربوط به زبان پهلوی و فارسی باستان که دیگر در میان مردم رواج نداشت استفاده کند.

با این تفاسیر اگر بخواهم در اینجا به کتاب "شورش نه، قدم های سنجیده در راه انقلاب" رفیق حمید مومنی مراجعه کنم در فصل اول کتاب تحت عنوان زبان قرارداد فردی یا قرارداد اجتماعی، رفیق حمید مومنی در مورد ضرورت پرداختن به زبان را توضیح می دهد.

رفیق مومنی کتاب "شورش نه، قدم های سنجیده در راه انقلاب" را در برخورد به کتاب شورش مصطفی شجاعیان نوشت. با توجه به این که رفیق مومنی به مارکسیسم - لنینیسم تسلط کافی داشت و از آنجایی که بسیاری از آثار لنین و مسائل مربوط به انقلاب روسیه را مستقیماً به روسی که به این زبان احاطه داشت، خوانده بود، توانست در مقابل کتاب شورش که حاوی نظریات ضد لنینی بود بحث های مختلف و ارزشمندی را مطرح کند. از جمله کتاب رفیق مومنی آموزه های ارزشمندی در مورد شوراهای کارگری و

سابقه شوینستی به اصطلاح خالص سازی زبان فارسی از عربی یا ترکی آگاهی و اطلاعی داشته باشند، تحت تأثیر محیط، خود نیز ناآگاهانه به همان سبک موسسه مزبور دست به واژه سازی می زنند.

نکته دیگری که بد نیست در اینجا به آن اشاره کنم این است که امروزه در جامعه ایران ورود واژه های انگلیسی به زبان فارسی که بیشتر از جانب جوانان به کار برده می شود امری کاملاً پذیرفته شده است و در مقابل، استفاده از واژه های زبان عربی امری غیر قابل قبول به شمار می آید. که البته این برخورد شوونیسمی به صورت زیرپوستی، هم توسط حکومت و هم از جانب سلطنت طلبان تقویت می شود. این در حالی ست که اتفاقاً زبان یکی از خلق های کشور ما عربی است؛ و آنچه که مسلم است این است که این برخورد شوونیستی هدفی جز از بین بردن اتحاد خلق ها و رشد کینه و دشمنی خلق ها با همدیگر ندارد. واقعیت این است که با توجه به ارتباط خلق های ایران با یکدیگر که هر کدام به زبان خاص خود صحبت می کنند، درهم آمیختگی واژه هایی از این زبان به زبان دیگر امری اجتناب ناپذیر می باشد.

حال در ادامه این بحث توجه شما را به نکات جالبی در مورد تکامل ادبیات محاوره ای در زبان فارسی جلب می کنم، موضوعی که در سال های اخیر با توجه به نقش پراهمیت سایر زبان ها در شکل گیری زبان فارسی به شکل آنچه امروز شاهد آن هستیم هرچه بیشتر به چشم می آید.

ابتدا لازم است توجه کنیم که با رجوع به تاریخ می بینیم که در دوره قاجار که فنودالیسم بر ایران حاکم بود به کار بردن کلمات عربی نوعی تشخیص محسوب می شد؛ مردم عادی (توده ها) شخصی را که در سخنان خود بیشتر از کلمات عربی استفاده می کرد را فاضل تر و بلند مرتبه تر می پنداشتند. این در حالی بود که همین مردم متوجه منظور شخص سخنران نمی شدند. رفیق مومنی توضیح می دهد که در چنین شرایطی یکی از کسانی که با هدف قابل فهم تر کردن زبان فارسی تلاش کرد احمد کسروی بود. وی کوشید یک سبک تازه در ادبیات فارسی وارد کند. کسروی سعی داشت کلمات عربی را از فارسی جدا کند و کلمات فارسی را که مردم معنا و مفهوم آن را می دانستند جایگزین کلمات نامفهوم عربی برای عموم کند. هدف او در آن شرایط ارزنده بود. چون می خواست عامه مردم با زبان آکادمیک و زبان روشنفکران ارتباط برقرار کنند.

به عنوان مثال تلاش کسروی برای حذف کلمات غیر قابل فهم عربی برای مردم و جایگزین کردن کلمات فارسی در روزنامه ای که او سردبیرش بود به وضوح دیده می شد. رفیق مومنی در

"جنبش سیاهکل - تهران واپسین پالایشگاه اندیشه شورش بود، که همواره پالوده باد."

اگر خواننده به ماهیت فرمالیستی این نوشته توجه نکند دچار سارژکتیویسم (ذهنیت گرایي) خواهد شد. نکته بعدی این هست که استفاده از این زبان در کتاب شورش باعث شده که نویسنده ماهیت منظور خود را از خواننده پپوشاند و با ایجاد مشکلات مصنوعی برای درک منظور باعث انحراف ذهنی خواننده شود.

به هر صورت رفیق مومنی به این موضوع اشاره می کند که این زبانی که در کتاب شورش به کار رفته از جهات مختلفی زیانبار است از جمله اینکه چون نویسنده شورش مثل کسروی فقط واژه هایی را جانشین واژه های دیگر نکرده و واژه های به کار رفته در کتابش دارای مفاهیم اختصاصی ست و می تواند به دلخواه مفاهیم این واژه ها را تغییر بدهد در نتیجه خواننده نمی تواند به واژه ها اعتماد کند. هرچند مساله این کتاب با شیوه تفکر نویسنده ارتباط دارد که در مورد آن گفته شد. دقیقا به همین دلایل است که زبان قراردادی نویسنده کتاب شورش نه تنها سبب جدایی او از توده ها بلکه سبب جدایی او از جامعه می شود برای یک انقلابی ولو اینکه مارکسیست لنینیست هم نباشد، زبان راسازی ترین راه ارتباط او با توده ها می باشد. از نظر روانشناسی مارکسیستی، زبان ابزار تفکر است. یعنی بدون وجود کلمات و زبان فکر کردن ممکن نیست.

همانطور که می دانیم زبان پایه و اساس فرهنگ معنوی هر ملت است و نشان دهنده درجه رشد و بلوغ فرهنگی آن ملت می باشد. زبان یک قرارداد اجتماعی است نه یک قرارداد فردی و بنابراین هیچ کس حق ندارد بدون احساس ضرورت مشخص کلماتی را که بار و معنایی مشخص خود را دارند با کلمات دیگری جایگزین کند، اگر اینطور بود الان باید به شمار افراد یک ملت زبان های مختلف می داشتیم. کسی اگر قصد نوآوری در زبان را داشته باشد باید بر اساس آموزش از خود توده ها و همینطور شناخت دقیق آن زبان و سیر تاریخی آن چنین کاری بکند. گویاترین مثال در این مورد شاملو است که در مقام یک شاعر روشنفکر در خدمت مردم و برای درک بهتر مردم واژه سازی کرده است. مثل واژه "شیرآهن کوه مرد" که ما اولین باز این را از زبان شاملو شنیدیم و کاملا متوجه معنی آن کلمه شدیم.

آساره پویان - دی ۱۴۰۰

پی نوشت:

این مقاله با استناد به کتاب "شورش نه، قدم های سنجیده در راه انقلاب" از رفیق حمید مومنی و مقدمه ی رفیق اشرف دهقانی بر کتاب مذکور نوشته شده است.

کسروی پیروی می کند اما در واقع فقط از سیستم زبان کسروی استفاده می کند اما شیوه نگارش او کاملا از زبان کسروی متمایز است. شیوه نگارش کسروی بر مبنای ساده نویسی بود، نه کلمه بازی و لفاظی. چیزی که در مورد کتاب شورش کاملا بر عکس است. یک نمونه برای مثال نویسنده کتاب شورش می نویسد: جنبش سیاهکل - تهران واپسین پالایشگاه اندیشه شورش بود، که همواره پالوده باد. این مبهم گویی است و برای خواننده واضح نیست که جنبش سیاهکل - تهران اندیشه شورش را چکار کرده است؟ و اینکه خود سیاهکل تهران به چه معناست ... در کل یعنی هرگونه برداشتی می شود از این نوشته داشت ... و مثال های دیگر که در اینجا نمی گنجد. به هر حال آنچه که مهم است این است که یک زبان قراردادی فردی به هیچ وجه نمی تواند جانشین یک زبان واقعی شود. در زبان هر ملت به تناسب درجه تکامل اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی آن ملت، نکات باریک و دقیقی هست که نمی تواند این نکات در یک زبان قراردادی رعایت شود. پیچ و خم و پیچیدگی هائی وجود دارد.

مثلا واژه های شور و هیجان را در نظر بگیریم. در ادبیات قدیم این دو واژه مترادف و پشت سر هم بودند اما در ادبیات امروز این دو واژه اختلاف بسیار ظریفی با هم دارند که همه کسانی که این کلمات را به کار می برند این اختلاف را می دانند علیرغم این که در هیچ کتابی نوشته نشده است. در شور یک جهت مثبت تعقل و غلبه بر ضعف های بازدارنده وجود دارد در حالی که در هیجان چنین جهت مثبتی نیست و احيانا عنان گسیختگی نیز هست. به هر حال مثال های بسیار زیادی از این دست وجود دارد. آنچه که مسلم است این است که مردم خود این معانی را درک می کنند. بر این اساس است که زبان ساختگی قادر به انتقال مفاهیم نیست. مثلاً نویسنده شورش برای توضیح یک مطلب چند سطر را ناچار شده چند صفحه را سیاه کند و تازه نتوانسته منظور خود را برساند.

دلیل اینکه رفیق حمید مومنی به تفصیل در مورد زبان کتاب شورش صحبت کرده و به عبارت دیگر به صورت (فرم) پرداخته این است که صورت و محتوا با یکدیگر رابطه دیالکتیکی دارند و وقتی مساله فرمالیزم پیش می آید صورت شدیداً محتوا را تحت تاثیر قرار می دهد و حتی تعیین کننده آن هم می شود. اینجاست که یک بررسی علمی باید صورت را نیز دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و رابطه اش را با محتوا روشن سازد. حتی باید بررسی را از تجزیه و تحلیل صورت آغاز کند. برای روشن شدن این مطلب به مثالی از کتاب شورش که قبلاً در موردش صحبت کردم رجوع می کنم که نمونه بارز فرمالیسم در نگارش است.

البته رفیق مومنی در این کتاب تاکید می کند که استفاده از واژه ها و کلمات فارسی به جای استفاده از افعال بی شمار عربی و یا به طور کلی سایر زبان ها به خودی خود کار غلطی نیست و اگر این کار به صورت علمی صورت بگیرد اتفاقاً می تواند سودمند هم باشد و این یک کار نوآورانه به حساب می آید که جالب هم هست. و حتی مطرح می کند که این کار باعث می شود که صرف کلمات عربی که به شدت در زبان فارسی نفوذ پیدا کرده دیگر لازم نباشد و این عمل موجب استقلال و قدرت هرچه بیشتر زبان فارسی خواهد شد. اما رفیق مومنی تاکید دارد که این کار اصولی دارد، اولاً اینکه کلماتی باید از دستور زبان فارسی حذف شوند که برای درک معنی آنها ما مجبور باشیم اصول قواعد دستوری زبان آن کلمات را بیاموزیم مثل سوق الجیشی، محتوم، تسعیر و حتی کماکان و غیره. اما نباید هر واژه ای را که اصل و نسب عربی یا به طور کلی بیگانه دارد از زبان حذف کرد. مثلاً شعاعیان کلمه "علت" که از پیر و جوان و کوچک و بزرگ و باسواد و بیسواد معنی دقیق آن را می داند را با واژه "شوند" عوض کرده است که اتفاقاً از نظر دستوری هم غلط است.

در ضمن باید بدانیم که پیدا کردن اصل و نسب واقعی واژه ها تقریباً غیر ممکن است. مثال های زیادی در این زمینه هست که به آنها نمی پردازم. اما در مورد واژه های جدیدی که ساخته می شوند باید تا حد ممکن از عناصر زنده زبان ساخته شوند. مثل بهسازی، دوچرخه، مگس کش، هواپیما، همسازی، خانه امن، نسبه و غیره. این بدان معناست که هر فارسی زبانی هم که تا به حال این کلمات را نشنیده باشد بتواند معنی آن را حدس بزند. نه مثل واژه های متروک پهلوی و فارسی باستان که گاهی از هر زبان بیگانه ای برای ما بیگانه تر هستند و دلیل آن هم عدم داشتن ریشه مشترک و پیوند با زبان فارسی امروز است. نکته ای که لازم است بدان توجه شود این است که ملت ها همیشه با یکدیگر در ارتباط بوده و مبادله فرهنگی هم داشته اند و در نتیجه هم کلمات و هم دستور زبان را از همدیگر گرفته اند. این مساله نه تنها بد نیست خیلی هم خوب است اما باید دقت شود که این تبادل زبانی با اصول زبان پذیرنده تطبیق داده شود.

تمام نکته هایی که بدان ها اشاره شد در مورد کتاب شورش ادا صدق نمی کند. نویسنده کتاب شورش هیچ کدام از ضوابط گفته شد را رعایت نکرده و بی هیچ ضرورتی واژه های اساسی زبان فارسی را برداشته و به جای آنها در حقیقت واژه هایی بیگانه با زبان فارسی به کار برده و به این زبان اختراعی شیوه فارسی می گوید. نویسنده شورش شاید توصیه کسروی را پذیرفته و از زبان ساختگی

رژیم تبهکار جمهوری اسلامی دست‌آورد امپریالیست‌هاست و نه انقلاب مردم!



او به این ترتیب سرخوردگی شدید خود را با ابراز سرسپردگی به یکی از جنایتکاران تاریخ کشورمان و طیف سلطنت طلبان ابراز می‌کند. سپس وی با پیدا کردن جایگاه واقعی خود در طیف ضد انقلاب سلطنت طلب در جایی دیگر چنین می‌گوید: "مجاهد و فدائی هرگز این دانش را نداشتند که مبارزه مسلحانه منجمله به ظهور خمینی می‌انجامد. بی‌دانشی سیاسی فدائی و مجاهد که من از زمره آنان بودم و بی‌دانشی غم انگیزشان از ساخت و بافت هویتی ایران و ایرانی به آتشی دامن زد که فایده اش را دیدیم" او البته با توجه به حسن نظر توده‌های مردم ایران نسبت به انقلابیون دهه ۵۰ اضافه می‌کند: "یادشان گرامی ولی نقدشان هم گرامی باد. ساختن قدیس کافی است. صرف شجاعت اگر چه تحسین برانگیز است ولی بدون شناخت، کافی نیست."

در پاسخ به این تبلیغات دروغین قبل از هر چیز باید گفت که اولا شاه در ۲۶ دی ماه سال ۵۷ از ایران فرار کرد و خمینی هم که رسانه‌های امپریالیستی نظیر بی‌بی‌سی عکسش را در ماه می‌انداختند در ۱۲ بهمن به ایران بازگشت و هر دو این اتفاقات قبل از قیام بهمن رخ داده بود. پس این ریاکاری بیش از حد است که چه وفا یغمائی یا هر کس دیگری، فرار شاه و ورود خمینی را به قیام مردم نسبت می‌دهند. امروز بر همه معلوم است که امپریالیست‌ها برای سرکوب و درهم شکستن انقلاب سال‌های ۵۶ و ۵۷ و پیشبرد سیاست‌های ضد مردمی خود در ایران و منطقه در کنفرانس گوادلوپ دارودسته تبهکار خمینی را به قدرت رساندند و اسناد و مدارکی که امروز در دسترس همگان قرار گرفته نشان می‌دهد که رژیم ددمنش جمهوری اسلامی محصول تصمیم امپریالیست‌ها در کنفرانس گوادلوپ می‌باشد نه محصول انقلاب توده‌ها و قیام آنها.

از سوی دیگر در رابطه با مبارزات درخشان مبارزین دهه ۵۰ و آگاهی و دانش سیاسی مبارزین نسل آن دهه که جناب اسماعیل وفا یغمائی آنها را آگاهانه به فراموشی سپرده است و در پایین هر چند مختصر به آن اشاره خواهد شد باید تأکید کنم که رژیم سلطنتی شاه، حکومت گل و بلبل نبود بلکه رژیمی وابسته به امپریالیسم بود که امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ علیه حکومت قانونی دکتر مصدق، دوباره آن را به قدرت نشاندد تا با دست باز ذخایر نفتی را که دولت مصدق ملی کرده بود بوسیله کنسرسیوم امریکایی و انگلیسی دوباره غارت و چپاول کنند.

ادامه در صفحه ۸

توده‌ها از مبارزات گذشته خود سنگ اندازی کرده و عملاً به حفظ نظم ظالمانه موجود یاری رسانند.

امروز جریان‌ات و افراد معلوم الحال و ضد انقلاب بر آنند که با جا زدن رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی به عنوان نتیجه یا حاصل قیام بهمن سال ۱۳۵۷ تمام فجایع و مصائبی را که رژیم سرکوبگر حاکم در چهار دهه گذشته بوجود آورده را به پای قیام توده‌های زحمتکش و انقلابی و همچنین جنبش مسلحانه و چریک‌های فدائی خلق که سهمی در این امر داشتند، بگذارند. هدف اصلی آنها این است که بدین وسیله مردمان تحت ستم ایران که تحت سلطه رژیم جنایتکار و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی قرار دارند را از انقلاب و قیام علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بازدارند.

این افراد و نیروها بدلیل هراس از انقلاب واقعی توده‌ها، با تبلیغ مغرضانه این ایده انحرافی که گویا انقلاب سال ۵۷ و قیام بهمن باعث روی کار آمدن رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی گشته مخالفان و جوانان را از راه انقلاب مردمی منحرف می‌نمایند. برای نمونه و آشنایی بیشتر، یکی از این افراد با نام اسماعیل وفا یغمائی که در گذشته عضو شورای ملی مقاومت مجاهدین خلق بوده در یکی از گفتگوهایش با یکی از تلویزیون‌های خارج چنین می‌گوید: "نخست بگذارید به عنوان یک زندانی سیاسی سابق محمد رضا شاه پهلوی بدون تعارف درود خودم را نثار شه‌ریار ایران بکنم. درود بر او باد. بدون تعارف، من تأکید می‌کنم از مبارزه علیه شاه پشیمانم، علیه محمد رضا شاه، درود بر شاه. روح محمد رضا شاه شاد باد، یادش گرامی".

در تاریخ مبارزات یک قرن اخیر مردم تحت ستم کشورمان، قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ به عنوان نقطه اوج انقلاب مردمی سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ یکی از بزرگترین و مهم‌ترین حرکت‌های توده‌ای برای نیل به آزادی و دموکراسی بوده و به همین اعتبار هم از جایگاه ویژه‌ای در جنبش انقلابی مردم ما برخوردار می‌باشد.

قیام بهمن سال ۱۳۵۷ نقطه عطفی در جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران محسوب می‌گردد. آگاهی مبارزاتی و جسارت انقلابی مردم و نیروهای انقلابی در این قیام باعث گردید، برنامه‌های امپریالیست‌ها جهت جایگزینی دار و دسته خمینی به جای سلطنت پهلوی آن هم در مسیری کاملاً کنترل شده و مسالمت آمیز تا حدی دچار اختلال شود. به طوری که با افتادن اسلحه به دست مردم به مثابه یکی از دستاوردهای قیام فضای هرج و مرجی که نادانان و مغرضان آن را دموکراسی تبلیغ می‌کردند در جامعه به وجود آمد و این فرصتی بود که مردم امکان بیشتری برای فعالیت سیاسی و سازمانیابی پیدا کنند.

امروز با گذشت ۴۳ سال از آن روزهای سرنوشت ساز و درخشان مبارزاتی قیام بهمن سال ۱۳۵۷ و در شرایطی که دوباره شاهد رشد جنبش توده‌های جان به لب رسیده علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی می‌باشیم؛ تبلیغات علیه انقلاب سال ۱۳۵۷ و قیام بهمن شدت هر چه بیشتری پیدا نموده است.

می‌بینیم که افراد و نیروهای مسموم ارتجاعی و ضدانقلابی معلوم الحال به این طریق در تلاش‌اند تا ضمن بی‌ثمر نشان دادن مبارزات مردمی، در راه درس‌گیری

در پنجاهمین سالگرد به خون خفتن یکی از بنیانگذاران کبیر چریکهای فدایی
خلق و تئورسین جنبش کمونیستی ایران،
چریکهای فدایی خلق ایران تقدیم می کنند:
"قننوس سرخ!"

چریک فدایی خلق، رفیق مسعود احمدزاده

این فیلم ارزشمند، از طریق لینک زیر قابل مشاهده است:

<https://www.youtube.com/watch?v=hWnFhj1Ez90>



فیلم "قننوس سرخ!"

در محل آکسیون بنرهای زیبای زیادی حاوی شعارهای مبارزاتی
علیه امپریالیسم و رژیم جمهوری اسلامی و همچنین تصاویر
جانباختگان دو روز بزرگ تاریخی و شهدای قیام گرسنگان در
سالهای اخیر نیز به نمایش درآمده بود که توجه بازدید کنندگان را
به خود جلب می کرد. تعدادی از بازدیدکنندگان در همبستگی با
برگزار کنندگان این مراسم به کمیته حمایت از مبارزات کارگران و
زحمتکشان ایران کمک مالی کردند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران ضمن شرکت فعال در
سازماندهی و برگزاری این حرکت مبارزاتی با گذاشتن میز کتاب و
بر افراشتن آرم سازمان انتشارات سازمان را در معرض دید
بازدیدکنندگان قرار دادند. مراسم یادمان دو روز بزرگ تاریخی از
ساعت یک بعد از ظهر آغاز و پس از ۲ ساعت با موفقیت به پایان
رسید.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند

۱۲ فوریه ۲۰۲۲

گزارشی از برگزاری گردهمایی به مناسبت

دو روز بزرگ تاریخی در هلند



بعد از ظهر روز شنبه ۱۲ فوریه ۲۰۲۲ به مناسبت پنجاه و
یکمین سالگرد حماسه سیاهکل و چهل و سومین سالگرد
قیام پر شکوه توده ها در بهمن سال ۱۳۵۷ مراسم
بزرگداشتی در میدان دام آمستردام برگزار شد. این مراسم
توسط کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران در
هلند که فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند بخشی
از آن هستند برگزار شد. در این گردهمایی تعدادی از ایرانیان
مبارز و فعالین سیاسی مقیم آمستردام شرکت کردند و دو
روز بزرگ تاریخی را پاس داشتند. در جریان مراسم، پیام
کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران- هلند به
زبانهای فارسی، انگلیسی و هلندی، در بزرگداشت جان
باختگان این دو روز بزرگ تاریخی، افشای ماهیت وابسته و
ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی و همچنین بزرگداشت
شهدای قیام دی ۹۶ و آبان ۹۸ و تمامی جانباختگان راه آزادی
و سوسیالیسم خوانده شد و مورد استقبال شرکت کنندگان
قرار گرفت.

در طول مراسم موزیک های انقلابی مربوط به روزهای قیام و
همچنین سرودهای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که
بدون کلام و با اجرای تازه ضبط شده بودند نیز پخش شد. در
جریان برگزاری این گردهمایی، شعارهای زیادی علیه تمامیت
رژیم جمهوری اسلامی سر داده شد و همچنین خواست حق
طلبانه کارگران و زحمتکشان ایران یعنی نابودی رژیم جمهوری
اسلامی، و آزادی زندانیان سیاسی در شعارها و سخنرانی
ها پژواک یافت. یکی از رفقای جوان نیز شعری که خودش در
توصیف سیاهکل سروده بود را برای حضار قرائت کرد. ←

آدرس پست الکترونیک

E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان

Siahkal Fadayee

کانال تلگرام

@BazrhayeMandegar

اینستاگرام

BazrhayeMandegar2

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!